



علیه السلام

رساله در باره خضر

احمد مهدوی دامغانی



کتابخانه ملی و اسنادخانه





KHIDR

A. Mahdavi Dāmghānī

"کتابخانه" دانشنامه جهان اسلام مجموعه منتخبی است از مقاله‌های تحقیقی در زمینه‌های گوناگون. شکل دایرةالمعارفی این مقاله‌ها برای درج در دانشنامه جهان اسلام تهیه و به ترتیب الفبایی در کنار مقاله‌های فراوان دیگر به مرور در این اثر چهل جلدی منتشر می‌شود.

مقاله‌های گردآمده در کتابخانه - که بر اساس موضوع و در قالب مقاله بلند یا مقاله چندبخشی یا چند مقاله از یک یا چند نویسنده تدوین می‌شوند - به تناسب طیف وسیع‌تر خوانندگان قدری از شکل دایرةالمعارفی خارج شده و حتی المقدور بسط یافته‌اند؛ بدون آنکه از حیث تحقیقی - استنادی آسیب دیده باشند. از هدفهای اصلی تدارک کتابخانه دانشنامه جهان اسلام غنی‌تر کردن به متون درسی دانشگاهی و فراهم‌آوری منابع مطالعاتی برای دانشجویان و پژوهشگران است.

رساله درباره خضر علیه السلام پژوهشی است درباره شخصیت حضرت خضر. در این پژوهش منابع تفسیری، روایی، تاریخی، ادبی و به‌ویژه عرفانی بررسی شده و اقوال و آرای اندیشمندان مسلمان درباره این شخصیت بحث‌برانگیز طرح و ارزیابی شده‌است.

■ خوانندگان: پژوهشگران و دانشجویان حوزه‌های ادیان، عرفان، تاریخ، تفسیر و حدیث و ادبیات عربی و فارسی.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

٨٩٧١٧

-
- سرشناسه (پدیدآور) : مهدوی دامغانی، احمد، ۱۳۰۵
عنوان و پدیدآور : رساله درباره خضر علیه السلام / نوشته: احمد مهدوی دامغانی
مشخصات نشر : تهران: کتاب مرجع، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری : ۸۰ ص.
شابک : ۹۶۴-۹۴۶۳۳-۷-۲
فروست : دانشنامه، دین شناسی؛ ۲.
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یادداشت : کتابنامه: ص. ۶۹-۷۸؛ همچنین به صورت زیرنویس
یادداشت : نمایه.
موضوع : خضر، پیامبر
رده بندی کنگره : BP ۸۸/۴ م ۸۶ ر ۵
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵۶
شماره کتابخانه ملی : ۱۰۳۵۰۴۴
-

رساله
دربارهٔ خضر علیه السلام

نوشتهٔ
احمد مهدوی دامغانی





نشر کتاب مرجع

وابسته به مؤسسه فرهنگی هنری کتاب مرجع

رساله درباره خضر علیه السلام

احمد مهدوی دامغانی

چاپ نخست: ۱۳۸۶

شمارگان: ۱۶۵۰ نسخه

شابک: ۹۶۴-۹۴۶۳۳-۷-۲

حق چاپ و نشر محفوظ است

خیابان فلسطین، بالاتر از میدان فلسطین، نبش کوچه نویخت، شماره ۱۲۸

تلفن و دورنگار: ۸۸۹۶۱۳۰۳ - ۸۸۹۶۳۷۶۸

فهرست مطالب

• پیشگفتار

• مقدمه: مسائل و موضوعات طرح شده درباره خضر ۹

خضر در منابع تاریخی اسلامی ۱۱

رسالة مستقل ابن جوزی در شرح حال خضر

ادله ابن جوزی در رد اخبار و حکایات ناظر به زنده بودن خضر و ملاقات با او

ذکر نام خضر در کتب شرح حال اصحاب پیامبر

ابواب شش گانه کتاب الاصابه ابن حجر عسقلانی درباره خضر

خضر در جوامع حدیث ۱۹

ذکر حدیثی از صحیحین به نقل از ابن عباس درباره ملاقات موسی و خضر

ذکر حدیثی دیگر از صحیحین در همین باب

خضر در جوامع حدیثی خاصه

ذکر حدیثی از عیون اخبار الرضا ناظر به ملاقات خضر با رسول اکرم (ص) و امام علی (ع)

خضر در تفاسیر ۲۵

نحوه برخورد مفسران عامه و خاصه با آیات مرتبط با موسی و خضر

تفصیل فخر رازی در تفسیر آیات سوره کهف و استنباط مسائل فقهی و کلامی و اخلاقی از آنها

بحث مفصل سید محمود آلوسی در روح المعانی درباره خضر

نتیجه گیری آلوسی در باب اقوال بزرگان درباره حیات جاودانی خضر و مسائلی از این قبیل

خضر در اقوال صوفیه ۳۳

گفته های ابن عربی در فتوحات مکیه درباره رسالت و نبوت و ولایت و ایمان و نیز حیات خضر

مجملی از اقوال متصوفه درباره خضر

ذکر حکایاتی از کتب صوفیه درباره ملاقات و ارتباط با خضر

اعتقاد صوفیه درباره نبوت خضر

- ابیاتی از مثنوی مولوی دربارهٔ موسی و خضر
 نظر شیخ طوسی دربارهٔ نبوت خضر
 قول ابو زکریا نووی و یثوی و خازن در همین باب
 بیان نجم‌الدین دایه دربارهٔ مقامات خضر
 گزارشی از اقوال بزرگان فرق و مذاهب اسلامی دربارهٔ مسألهٔ ولایت و ختم ولایت
 گفته‌های سیدحیدر آملی در باب نبوت و ولایت و نیز ختم ولایت مطلقه و مقیده
- ۵۳ **خضر در شعر فارسی و عربی و کتب ادب**
- ذکر نام خضر در آثار منظوم فارسی و نقل داستان آب حیوان و مدد رسانی خضر به سالکان
 خضر در اشعار ستائی
 یادکرد خاقانی از خضر در قصائدش
 ابیاتی از ابوالعلاء معری در رد اعتقاد زندگی جاودانهٔ خضر
 مطالبی از وقیات/الاعیان ابن خلکان و الحیوان جاحظ مرتبط با خضر
- ۶۱ **خضر و آب حیات**
- تأویل صوفیانهٔ این‌ای جمهور احسانی در باب افسانهٔ آب حیات و عمر جاودان خضر
- ۶۵ **رؤیت و دیدار خضر و صحبت با او**
- ۶۹ **• منابع**
- ۷۳ **• فهرست اعلام**
- ۷۷ **■ کتابنامهٔ استاد احمد مهدوی دامغانی**

پیشگفتار

گروه کلام و فرق بنیاد دایرةالمعارف اسلامی که وظیفه اصلی آن تهیه مقالات مرتبط با الاهیات، ادیان و فرق برای *دانشنامه جهان اسلام* است بنا به دلایل ذیل بر آن شده است که در کنار وظیفه اصلی اش به تهیه و انتشار کتاب‌هایی نیز در حوزه‌های مذکور بپردازد.

نخست اینکه تألیف و تدوین مقالات برای دانشنامه تابع قواعدی است - از قبیل رعایت حجمی خاص و بیانی ملخص، نثری کم‌ویش یکدست و ساده و عاری از آرایه، نحوه خاصی از ارجاع و استناد - که رعایت آنها برای وحدت صوری دانشنامه ضروری است. این امر باعث می‌شود آنچه مؤلفان مقالات در اصل نوشته‌اند با آنچه نهایتاً در دانشنامه منتشر می‌شود تفاوت‌هایی گاه چشمگیر پیدا کند. گاهی رعایت آن ضرورت‌ها موجب حذف مطلب یا مطالبی می‌شود و در برخی موارد، که مؤلف سبک خاصی دارد، لطف و ویژگی نگارشش از دست می‌رود.

دیگر اینکه، به حکم رعایت ترتیب الفبایی در انتشار دانشنامه برخی از اوقات مقالاتی آماده نشر - از حروف دورتر - باقی می‌مانند تا هنگام انتشارشان در

۸ رساله درباره خضر علیه السلام

دانشنامه فرا برسد و بدین ترتیب خوانندگان علاقه‌مند از دسترسی به آن مقالات تا آن هنگام محروم می‌مانند. همچنین همین رعایت ترتیب الفبایی سبب می‌شود مقالاتی هم‌موضوع یا از یک نویسنده، در مجلداتی گوناگون انتشار یابند و به این ترتیب علاقه‌مندان به آن موضوع یا آثار آن مؤلف خاص از در اختیار داشتن آن مجموعه مقالات محروم بمانند. لذا چنین می‌نماید که لازم است در کنار انتشار دانشنامه، اقدامی برای عرضه برخی کتابها صورت بگیرد.

خرسندیم که این مجموعه کتاب‌ها با انتشار نوشته استاد ارجمند آقای دکتر احمد مهدوی دامغانی آغاز می‌شود. ایشان با آثاری که تا به حال منتشر ساخته‌اند (فهرست آنها در انتهای همین کتاب آمده است) و شاگردان فراوانی که پرورده‌اند، شناخته‌شده‌تر از آن‌اند که نیاز به معرفی داشته باشند. از لطف و اعتماد ایشان، همچنین از همکاران ارجمندمان آقای حسین خندق‌آبادی که انتشار این اثر مرهون پی‌گیری و مشاوره با ایشان است و آقای مهرداد عباسی که ویرایش و آماده‌سازی علمی این کتاب را بر عهده داشته‌اند، و نیز از آقای سیدناصر موسوی جزایری مدیر محترم انتشارات کتاب مرجع برای مساعدت در انتشار این کتاب سپاسگزاریم.

گروه کلام و فرق بنیاد دایرةالمعارف اسلامی

شهریور ۱۳۸۶

مقدمه

خضر شخصیت مجهول الحقیقه‌ای است که به برکت آیات شریفه ۶۵ تا ۸۲ سوره مبارکه کهف موقع و مقام خاصی را در فرهنگ اسلامی احراز کرده است. نام او خَضِر (به فتح خاء و کسر ضاد) و خِضْر (به کسر خاء و سکون ضاد) ضبط شده است.

مفسران و محدثان او را به گونه‌ای و عرفا و متصوفه او را به گونه‌ای دیگر می‌شناسند و می‌شناسانند و هر یک از آنان بر حسب حال و قال خود تعریف و تعبیری از وی می‌نمایند و چون ظاهراً این موجود جسمانی یا روحانی نقاب از رخ خود بر نمی‌کشد، هرکسی تصویری را که از حقیقت او می‌کند منطبق بر واقعیت می‌شمارد. اما همه آنان در اینکه مراد و منظور کریمه ﴿عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾ (کهف: ۶۵) خضر است اتفاق نظر دارند. نام یا لقب خضر برای او ازینروست که گفته شده او بر هر جا که بنشیند یا در آنجا نماز بگزارد زمین زیر پا و اطراف آن سبز و خرم می‌گردد.

در آثار و اخبار قرون اولیه اسلامی — چه در جوامع حدیث و چه در تفاسیر و چه در کتب ادب و سیر و تاریخ — جز سطور معدود و گاه یکی

۱۰ رساله درباره خضر علیه السلام

دو جمله بیشتر به او اختصاص داده نشده است. ولی از قرن ششم به بعد نقل اخبار و حکایات افسانه‌مانندی که گاه در حدّ داستانهای هزارویک‌شب است صفحات متعددی را از کتب سیر و ادب و گاه برخی از تفاسیر عامه و بیشتر در نظم و نثر صوفیانه اشغال کرده است.

با این همه، با استعاره از اصطلاح معقولیان، در هیچ‌یک از مراجع و مآخذ اشاره‌شده، به مطالب سه‌گانه‌ی «ما» (چیست) و «هل» (آیا هست) و «لم» (چرا) مربوط به او به‌نحوی که مورد موافقت و قبول همه باشد، پاسخ و شرح داده نشده است و مسائل و موضوعاتی که اینک بیان می‌شود روشن نیست. از آن جمله است این سؤالات:

۱. نام خود و پدرش و لقب او چیست و از چه نژاد و چه قومی است؟
۲. آدمی است یا فرشته و اساساً چگونه موجودی است و برای چیست؟
۳. آیا رسول است یا نبی است یا ولی است یا جامع هر سه یا دو تا از این عناوین؟
۴. آیا شخصی و متعین است یا نوعی و قابل انطباق بر هر شخص؟
۵. آیا عالم به غیب و واقف بر اسرار و علوم خفیه است؟
۶. از چه زمانی «خضر شخصی» وجود یافته است و آیا میراست یا نامیرا و آیا همچنان زنده است و جاوید است؟ و اگر میرا بوده کی مرده است؟
۷. ارتباط او با اسکندر و آب حیات چگونه است و آب حیات چیست؟
۸. آیا به شرف صحبت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله وسلم نائل شده است؟
۹. بر فرض حیات جسمانی و تجسّدش در کجا زندگی می‌کند و شرایط و محیط زندگانی‌اش چگونه است؟

خضر در منابع تاریخی اسلامی

شاید قدیم‌ترین مورخ مسلمانی که از خضر نام برده، محمد بن حبیب بصری (م ۲۴۵) باشد که می‌گوید:

و از فرزندان العیص بن اسحق یکی هم خضر است که نام او خضرون بن عمیایل بن فلان بن العیص است.^۱

و پس از او ابن قتیبه (م ۲۷۵) از خضر چنین سخن می‌گوید:
نام خضر بلیا پسر ملکان پسر فالغ پسر... پسر سام پسر نوح است و پدرش پادشاهی سخت بزرگ بود.^۲

۱. المختار، ص ۲۸۹.

۲. المعارف، ص ۴۲.

ابوجعفر طبری (م ۳۱۰) اولاً به اختصار و سپس به تقریب همانچه را که در تفسیر خود آورده است و پس از این بدان اشاره خواهد شد، در تاریخ هم می آورد.

مقدسی (م بعد از ۳۵۵) در *البدء والتاریخ* نام خضر را ایلیا^۱ و از قول وهب بن منبه همان را که ابن قتیبه نیز گفته، و از قول راوی دیگری او را ارمیا پسر عامیل^۲ و به استناد سخن ابن عباس نام او را اَلِیْسَع ضبط می کند و با اعتماد به قول راویان دیگر او را پسر خاله اسکندر ذوالقرنین می شمارد.^۳

اما دینوری (م ۲۸۱) و یعقوبی (م ۲۸۴) و حمزه اصفهانی (م بعد از ۳۳۱) و مسعودی (م بعد از ۳۴۶) در *اخبار الطوال* و *تاریخ یعقوبی* و *سنی ملوک الارض والانبیاء* و *مروج الذهب* و *اخبار الزمان* و *التنبیه والاشراف* مطلقاً نامی از خضر نبرده اند.

اساساً آن چنان شرح و بسطی که در کتب سیر و تراجم و تفاسیر و خصوصاً در کتب تصوف درباره خضر داده شده است، در کتب تاریخ ملحوظ نگردیده است.

در میان کتب تراجم و تفاسیر ظاهراً قدیم ترین آن *تاریخ مدینه دمشق* ابن عساکر (م ۵۷۱) است که به نحو بسیار مشبعی درباره خضر تتبع کرده است

۱. آفرینش و تاریخ (ترجمه البدء والتاریخ)، ترجمه استاد دکتر شفیعی کدکنی، ج ۱، ص ۴۰۹.

۲. همان، ج ۱، ص ۴۵۶.

۳. همان، ج ۱، ص ۴۵۸.

خضر در منابع تاریخی اسلامی ۱۳

و بیست صفحه^۱ از کتاب خود را بدو اختصاص داده است و در آن روایات و حکایات افسانه‌مانند و غیرقابل قبول و خیالبافی‌های شگفت‌انگیز گنجانیده است به نحوی که مصحح کتاب می‌گوید:

بیشترین این حکایات از ناحیهٔ راویان حقه‌باز و دروغ‌پرداز و واضعان حدیث بر سر زبانها افتاده است.

او از ابن عساکر بسیار متعجب می‌شود که چگونه چُنو مرد متبّع فاضلی چنان اراجیف و افسانه‌ها را در کتاب گرانقدر خود جمع‌آوری کرده است و می‌افزاید که دربارهٔ خضر علما فراوان اختلاف دارند و مؤلفاتی دربارهٔ او تألیف کرده‌اند و از جمله ابوالفرج عبدالرحمن بن الجوزی (م ۵۹۷) کتابی به نام *عُجالة المنتظر لشرح حال الخضر* فراهم آورد و سپس آن را در بیست و دو ورقه مختصر ساخت و در آغاز آن چنین می‌گوید:

پرسشهای مردمان عامی دربارهٔ زندگانی خضر پی‌درپی می‌رسد و با آنکه مکرّر در مکرّر پاسخ داده‌ام که عنوان کردن چنان پرسشها زشت و ناپسند است. با این همه از آنجا که می‌بینم مردی که سماع حدیث هم کرده است، احادیثی باطله و ساختگی را گرد هم آورده، تا به خیال خود زنده بودن خضر را در این زمان به اثبات برساند و می‌بینم گروهی که خود را از پارسایان و زاهدان می‌شمارند نزد مردم عوام ادعای دیدار با خضر می‌کنند، و یکی از اصحاب من مرا

۱. از ص ۱۴۱ تا ۱۶۱ جلد پنجم چاپ روضة الشام در سال ۱۳۳۲ قمری به تصحیح شیخ عبدالقادر بدران.

گفت چه می شد که بیهودگی و بی پایگی این دعاوی را در رساله ای روشن می ساختی زیرا سخن تو بیش از سخنان و دعاوی دیگران مسموع و مقبول است؛ از این رو بر آن شدم که کتاب مفصلی بنگارم و چنین کردم. از من خواسته شد که آن را مختصر کنم و اینک آن را ملخصاً و مختصراً به شما خواننده هدیه می کنم.

سپس ابن جوزی چنین می گوید:

بدان - خدای توفیق دهاد - که گرفتاری در چنین موضوعات و مسائل را سه جهت و سبب است: نخستین آن نادانی و بی خبری از روایات منقوله است، گروهی بسیار و جمعی بی شمار را می بینی که چیزی را به خیال خود با سند [ی که صحت آن مسلم نیست] روایت می کنند و رأی و اعتقاد خود را بر آن پایه استوار می سازند بدون آنکه درستی و نادرستی آن روایت را بشناسند، و این بیماری است که امروزه دامگیر اکثریت عالمان در هر رشته و فنی از علوم گردیده است و تا به یکی شان اعتراضی کنی، رگ کردن کلفت می کند و می گوید «من خود این را از راوی معتبری شنیده و سماع کرده ام [یعنی تلقی حدیث کرده ام] و نزد من اسنادش مسلم و معلوم است.» و چه بسیار از این طریق در حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم چیزهایی داخل کرده اند که جزو حدیث نیست تا چه رسد به چنین موضوعاتی.^۱

۱. که نه از اصول دین است و نه از فروع دین و نه از سنن.

دومین سبب بروز و شیوع این نحوه روایات، سلامت نفس و خوشبختی و بی‌خبری بسیاری از نیکمردان است که گاه تصور می‌کنند که شخصی (شیخی) را دیده‌اند که ناگهان ناپدید شده است یا به خیال خود از آن شخص (شیخ) کرامتی مشاهده کرده است، و از طرفی از بسیاری از مردمان شنیده است که آنها می‌گویند ما خضر را دیده‌ایم و خضر زنده است، چه بسا یکی از آنان به راستی شخصی را که به نام خضر بوده است ملاقات کرده، و او را خضر موسی (ع) پنداشته است و یا بسا که یکی از مردمان اهریمن صفت، یکی از شیاطین انس و جن^۱ به او می‌رسد و می‌گوید من خضرم و خود را نیکوسیرت و پارسا می‌نمایاند و آن ساده‌دلی که به او رسیده نیز چون از نیکان و پارسایانست سخن او را می‌پذیرد. سبب سیم این بلایه، حب شهرت و بلندآوازی است که این آفت ویژه فریبکاران و شیادان است و یکی از ایشان می‌گوید که من خضر را ملاقات کرده‌ام و بدین‌وسیله برای خود آبرو و وجهه‌ای در میان مردم عوام دست و پا می‌کند. و این دسته عمداً زنده‌پوشی می‌کنند و پوشاکی کم‌بها بر تن دارند که مردمان آنان را زاهد بشناسند و به دیده احترام بر آنان بنگرند، و نیز به آراستگی تن و بدن خود اهمیت نمی‌دهند تا مردم آنان را پرهیزکار و خداترس بشمارند، ولی اینان هیچگاه تن به سختی عبادت نمی‌دهند چرا که تعبد و تعهد اعمال عبادی پُرنج و زحمت است،

۱. اصطلاح قرآنی متخذ از کریمه ۱۱۲ سوره مبارکه انعام.

اما ادعای زهد و پرهیزکاری سهل و آسان. من [ابن جوزی] در کتاب خود به نام تلخیص/تلخیص مردم و خوانندگان را از آنان سخت برحذر داشته‌ام.

سپس می‌گوید:

بهترین دلیل بر اینکه خضر در این دنیا نمانده و باقی نیست، قرآن مجید حمید و حدیث‌های مورد اجماع اهل منقول و معقول مسلمین است. سخن حق تعالی در قرآن این است که ﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ﴾^۱ (انبیاء: ۳۴) اگر ماندن در این دنیا برای خضر ادامه می‌یافت و تا روز بازپسین زنده می‌ماند، او جاودان و خالد می‌بود و این برخلاف آیه کریمه شریفه است. و اگر در مقام معارضه بگوئی پس همامه پسر هیم و زریب پسر برثملا، دو سالخورده دراز عمر، چه می‌شود، می‌گویم سخن درباره وجود آنان سخنی محال است و ما آن سخن و حدیث را در الاحادیث/الموضوعه آورده‌ایم و فقط آنان که دانش تشخیص حدیث درست را از نادرست ندارند، چنان حدیثی را روایت می‌کنند. و گیرم که آن حدیث فرضاً درست باشد، آن دو تاکنون قطعاً مرده‌اند. اما اگر درباره هاروت و ماروت و ابلیس بگویی که تا روز بازپسین زنده‌اند باید دانسته باشی که آنان از جمله بشر و فرزندان آدم

۱. هیچ مردم را پیش از تو پایدگی و جاودانگی ندادیم ایدر که تو بمیری و ایشان جاودان مانند.
(ترجمه آیات مبارکات در سراسر رساله، از کشف‌الاسرار میبدی است.)

خضر در منابع تاریخی اسلامی ۱۷

نیستند. مضاف بر آنکه نصّ قرآن مجید حاکی و حاکم بر جاودانگی آنان است. اما ابطال ادعای جاودانگی خضر بر مبنای نقل به موجب احادیث صحیح‌ه‌ای است که در صحیحین^۱ و مسند امام احمد وارد شده، و این احادیث ریشه و دنباله هر ادعائی را دائر بر زندگانی جاوید خضر می‌زند و آن را باطل و بیهوده می‌شمارد.^۲

پس از ابن عساکر که به شرحی که گذشت طول و تفصیل در ترجمه خضر می‌دهد، شیخ الاسلام ابن حجر عسقلانی در کتاب مستطاب الاصابة فی تمییز الصحابة ترجمه خضر را به شرح و با نقل و نادرست شناختن برخی مطالب تاریخ دمشق بیان می‌فرماید، درحالی که نه ابن‌عبدالبر در الاستیعاب و نه ابن قانع بغدادی (م ۳۵۱) در معجم الصحابة و نه ابن‌اثیر در أسد الغابة و نه ذهبی در تجرید أسماء الصحابة از او نامی نمی‌برند و حتی ذهبی می‌گوید: «خضر علیه السلام: ابن صلاح در تخریج یکی از احادیثی که اسنادش باطل است، مدعی شده که خضر به ملاقات پیغمبر (ص) نائل شده است.»^۳ باری ابن حجر چنین آغاز سخن می‌فرماید:

خضر یار و همراه موسی علیه السلام: در نژاد و تبار او و پیغمبر بودن او و درازی عمر او و اینکه او هم‌چنان زنده مانده است و

۱. صحیح بخاری و صحیح مسلم.

۲. تاریخ ابن عساکر، ج ۵، ص ۱۵۷، ۱۵۸.

۳. تجرید أسماء الصحابة، ج ۱، ص ۱۶۰.

اینکه بر فرض زنده ماندن تا زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و زنده ماندن او پس از آن حضرت و اینکه او را بنابر قولی می توان از صحابه شمرد اختلاف است. گو اینکه هیچ یک از قدمای ارباب تراجم را نمی شناسم که او را صحابی معرفی کرده باشند. با اینکه بسیاری شان به استناد بعضی اخبار به عمر دراز و بقای او قائلند، از اینرو بر آن شدم که هر خبری که تاکنون از او به من رسیده است در این کتاب گرد آورم و صحیح را از سقیم و درست را از نادرست بازنمایم.

سپس ابن حجر آنچه را که راجع به خضر باید بگوید به شش باب مبوب می فرماید که عبارتست از: ۱) در نسب او؛ ۲) درباره پیامبری او؛ ۳) درباره عمر دراز او و چرایی این کار؛ ۴) درباره آنانکه بر آنند که خضر مرده است؛ ۵) درباره اخباری که حاکی از آنست که خضر در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم زنده بوده و تاکنون نیز زنده است؛ ۶) و باب ششم که از همه ابواب مفصلتر است درباره اینکه خضر پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم باقی مانده و کسانی که گفته اند او را دیده و با او سخن گفته اند. سپس در هر مورد به نحوی مشبع اقوال و احادیث و روایاتی که خود ابن حجر صدی نود آن را سست و بی پایه و به تعبیر خود واهی می شمارد، نقل می فرماید. ظاهراً قصد ابن حجر از این تطویل و اسهاب، تردید و تشکیک در صحت آن اقوال و احادیث و روایات است و بس؛ و گرنه چنو مرد بزرگی داستانهایی که به قصص هزار و یک شب می ماند در چنان تألیف منیفی نمی آورد.

خضر در جوامع حدیث

غالب جوامع حدیثی اهل سنت همان حدیثهایی را که شیخان (یعنی بخاری و مسلم) در صحیح خود آورده‌اند نقل می‌کنند و ازینرو بهتر آن دانست که آنچه را که مورد اتفاق شیخین است نقل کند. بخاری جعفری در اوائل صحیح خود در «کتاب العلم» و مسلم نیشابوری در اواخر صحیح خود در «باب من فضائل الخضر علیه السلام» چنین حدیث می‌کنند:

عن... عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله [بن عتبة بن مسعود: مسلم] از ابن عباس، که ابن عباس گفت: او و حُرَبن قیس [بن حصن: مسلم] فزاری درباره آنکه موسی علیه السلام همراه او شد، بگومگو و جدال و جروبحثی داشتند. ابن عباس می‌گفت که آنکه موسی (ع) بدو رسید، خضر بود. ابی بن کعب (رض) بر آنان گذر کرد، ابن عباس او را آواز داد که های ابوالطفیل! نزد ما بیا، چرا که من با این رفیقم درباره همراه [صاحب] موسی که موسی (ع) از خداوند خواسته بود که او را به دیدارش برساند، گفتگو و جدالی داشتم. آیا تو درباره او از پیامبر خدا — که درود خدا بر او باد — چیزی شنیده‌ای؟ ابی گفت: آری از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

شنیدم که موسی(ع) در میان گروهی از بنی اسرائیل بود که ناگهان مردی نزد او آمد و بدو گفت: از خود دانایتر کسی را می شناسی؟ موسی(ع) گفت نه. از خدا سوی موسی وحی آمد که آری بنده ما خضر. پیامبر فرمود که موسی از خداوند تعالی راه دیدار او را پرسید. خداوند آن ماهی را نشانه او قرار داد و بدو گفته شد همین که آن ماهی را گم کردی، از همان راه که رفته بودی برگرد که به زودی به او برخوردی خورد. موسی به راه افتاد هر اندازه که خداوند خواسته بود برود [موسی بر پی ماهی می رفت: بخاری] موسی به فتای خود گفت: چاشت ما را بیار. فتایش به موسی(ع) گفت: «دیدنی آنکه که من با پناه سنگ شدم، من ماهی را آنجا فراموش کردم و بر من فراموش نکرد که ترا خبر کردمی مگر دیو» موسی گفت: «آنجا که آن ماهی گذاشتی، ما آنجا می جستیم، بازگشتند بر پی پی به پس پی جویان» پس آن دو خضر را یافتند، و داستان آنان همانست که خداوند در کتاب خویش حکایت فرموده است.^۱

احادیث دیگری در صحیحین درباره تفسیر آیات شریفه ۶۵ تا ۸۲ کهف وجود دارد که بیشتر مفسران فریقین به تقریبی آنها را در تفاسیر خود آورده اند. ولی یک حدیث دیگر را که آن نیز در هر دو صحیح آمده است و

۱. صحیح بخاری، ص ۱۰۲، ج ۱، باب ۵۹، حدیث ۷۳ و ج ۴، حدیث ۱۵۵۶، ص ۶۱۵؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۴۷۶، حدیث ۱۷۴.

خضر در جوامع حدیث ۲۱

باز در برخی کتب تفسیر و در تاریخ دمشق و اصابه هم از صحیح مسلم یا صحیح بخاری نقل شده، ترجمه می‌کند و آن این است:

حدیث کرد ما را [مرا: مسلم] ... از ... از سعید بن جبیر که گفت: به ابن عباس گفتند که نوف بکالی^۱ [نوف: مسلم] چنین باور دارد که موسای همراه خضر [که دانش آموخت: مسلم] موسای پیغمبر بنی اسرائیل نیست و بلکه او موسای دیگری است. ابن عباس گفت: این دشمن خدا دروغ می‌گوید [ابن عباس گفت: های سعید، تو خودت این را از نوف شنیدی؟ گفتم: آری، گفت: نوف دروغ می‌گوید: مسلم]

و سپس هر دو دنباله سخن ابن عباس را از قول ابی بن کعب که تفسیری از آیات شریفه است روایت می‌فرمایند.^۲

از جوامع حدیثی خاصه به کتب اربعه و عیون/ اخبار الرضا (ع) مراجعه شد. از مشترکات احادیث وارده در آن با آنچه در کتب عامه روایت شده است، فقط همان حضور خضر پس از رحلت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم است و لا غیر. در سه روایت نیز آمده است که مسجد سهله در کوفه محل همان صخره‌ای است که ظهور خضر بر حضرت موسی

۱. از اصحاب باوفای حضرت مولی الموالی. فرمایشات حضرت امیر (ع) به او و کلماتی که آن بزرگوار در پاسخ معاویه درباره حضرت امیر (ع) فرمود، مشهور است.

۲. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۶۱۵، حدیث ۱۵۵۷؛ صحیح مسلم، ج ۴، کتاب الفضائل، حدیث ۱۷۱ و ۱۷۲، ص ۱۴۷۵؛ و نیز صحیح بخاری، ج ۶، کتاب التفسیر، باب ۳۹۹، حدیث ۱۱۵۰، ص ۴۴۱.

در کنار آن صورت گرفته است^۱ که شاید لازمه آن این باشد که احتمالاً مقصود از «مجمع البحرين» [مَجْمَعُ بَيْنَهُمَا] دجله و فرات باشد. در پنج حدیث دیگر نیز به مناسبت ذکری از خضر شده است که نقل آن ضروری نمی‌نماید. صدوق (رض) در عیون أخبار الرضا (ع)^۲ روایتی ثبت فرموده که خالی از لطافت و نیز دلالتی نیست و با اعتقاد مورد اجماع درباره مرگ خضر نیز مبایستی ندارد، هم‌چنانکه با اعتقاد معتقدین به لقای خضر و عمر جاودانی او نیز مناقضتی ندارد. مضاف بر آنکه این حدیث شریف نیز به اصطلاح با رشته زرین (سلسلة الذهب) به رسول اکرم (ص) منتهی می‌شود. چون جلالت قدر و رفعت مقام حضرت صدوق هم مسلم است، لذا به ترجمه این روایت لطیف شریف مبادرت می‌ورزد:

ما را حدیث گفت ابوالحسن محمد بن ابراهیم بن اسحق^۳ از... از...
از یحیی بن سعید بلخی از علی بن موسی الرضا عن ایبه موسی بن
جعفر عن ایبه جعفر بن محمد عن ایبه محمد بن علی عن ایبه
علی بن الحسین عن ایبه الحسین بن علی عن ایبه علی بن ابی طالب
علیهم السلام که او فرمود: هم‌چنانکه با پیغمبر اکرم
صلی الله علیه وآله وسلم در یکی از کوچه‌های مدینه راه می‌رفتم
ناگهان پیرمرد بلندقدی که ریشی انبوه و شانه‌هایی بسیار پهن

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۳۱؛ التهذیب، ج ۳، ص ۲۵۲.

۲. ص ۱۸۳، چاپ سنگی مرحوم حاج نجم الدوله (ره).

۳. تنقیح المقال، ردیف ۱۰۲۱۸.

داشت به ما رسید و بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم سلام عرض کرد و خوشامد گفت. سپس به من روی آورد و گفت سلام بر تو ای خلیفه چهارمین که رحمت و برکات خداوند نصیب تو باد، و به پیامبر عرض کرد ای پیامبر خدا آیا چنین نیست؟ پیامبر (ص) فرمود آری چنین است. آن پیرمرد از ما گذشت و رفت. من به رسول خدای عرض کردم آنچه را که این پیرمرد به من گفت و شما آن را تأیید و تصدیق فرمودید چه بود و چه معنائی داشت؟ پیامبر فرمود: سپاس خدا را که تو آن چنانی که او گفت، زیرا خداوند عزوجل در قرآن خطاب به فرشتگان فرموده است: من در زمین خلیفه ای می گمارم^۱ و آن خلیفه گمارده شده آدم بود. و خدای فرموده است: ای داود ما ترا در زمین خلیفه قرار دادیم، در میان مردم به درستی دآوری کن^۲. پس داود دومین خلیفه است. و خدای عزوجل در داستانی از گفته ی موسی می آورد که موسی به هارون گفت: در میان قوم من جانشین و خلیفه من باش و کار به صلاح کن^۳. و این هارون سومین خلیفه بود. و خدای تعالی فرموده است: در روز حج اکبر، خدا و رسولش به مردم اعلام می کنند و به آگاهی شان می رسانند^۴ و تو در آنروز رساننده ی پیام خدا و رسولش

۱. نگاه کنید به: بقره: ۳۱.

۲. نگاه کنید به: ص: ۲۶.

۳. نگاه کنید به: اعراف: ۱۴۲.

۴. نگاه کنید به: توبه: ۳.

۲۴ رساله درباره خضر علیه السلام

بودی و تو وصی من و وزیر من و گزارنده وام من و سخنگوی
منی و تو برای من چون هارون برای موسایی، جز آنکه پس از من
پیامبری نیست. پس تو چهارمین خلیفه‌ای، هم‌چنانکه آن پیرمرد ترا
چنان خواند و به عنوان خلیفه چهارم به تو درود فرستاد. هیچ دانی
که آن پیرمرد که بود؟ عرض کردم: نه، پیامبر فرمود: او برادر تو
خضر - که درود خدا بر او باد - بود. این را بدان.^۱

گمان می‌کند نقل و انتخاب از جوامع حدیثی فریقین به همین اندازه
بسنده باشد.

۱. عیون اخبار الرضا، ص ۱۸۳-۱۸۴.

خضر در تفاسیر

بیشتر مفسران اعم از سنی و شیعی و حتی مفسران صوفی مسلک مانند قشیری در *لطائف الاشارات* تفصیل چندانی را در تفسیر آیات مبارکات ۶۵ تا ۸۲ سوره کهف روا نمی‌دارند و غالباً به ترجمه و شرح مختصر آیات و نقل برخی از احادیث نبوی (ص) و صحابه و تابعین (رضهم) و خصوصاً ابی‌بن کعب (رض) و ابن عباس (رض) و قتاده و سُدّی و بعضاً به نقل مرویات آن قصه‌پرداز افسانه‌ساز یعنی مقاتل بن سلیمان بلخی^۱ — که ذهبی او را «کبیر المفسرین» لقب می‌دهد و با این‌همه می‌گوید که عبدالله بن مبارک چه نیکو فرموده است که: «تفسیرهای مقاتل چقدر زیباست، کاش مقاتل ثقه می‌بود و می‌شد به گفته‌هایش اعتماد کرد» و پس از نقل گفته بخاری که: «مقاتل، البته که نباید او را به چیزی گرفت» نهایی ذهبی می‌گوید: «همگان بر ترک و دورانداختن حدیثهای او اجماع کرده‌اند»^۲ و ابن حجر نیز در

۱. در آینده یکی از ساخته‌های عجیب و غریب او را به نقل از *الحيوان* جاحظ ملاحظه خواهید فرمود.

۲. *سیر اعلام النبلاء*، ج ۷، ص ۲۰۱.

تقریب/تهذیب می فرماید: «همگی او را به دروغگوئی شناخته‌اند و از او دوری کرده‌اند» - اقتصار و اکتفا می‌کنند. هم‌چنانکه مفسران شیعه به چند روایت معدودی که از معصومین علیهم السلام وارد شده است استناد می‌فرمایند. فی‌الجمله به تقریبی می‌توان گفت که غالب مفسران فریقین مانند ابن عباس در تفسیر منسوب به ایشان و تفسیر منسوب به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و نیز ابوجعفر طبری و علی بن ابراهیم قمی و ابن ابی حاتم رازی (م ۳۲۷) و عبدالرزاق صنعانی (م ۲۱۱) و حضرت شیخ طوسی در تبیان و ثعلبی نیشابوری (م ۴۲۷) و طبرسی (ره) و زمخشری و قرطبی و میدی و ابوالفتح رازی و نظام الدین اعرج نیشابوری و قاضی بیضاوی و گازر کم‌وبیش مطلب واحدی را در تفسیر آیات مذکور بیان می‌کنند. گو اینکه بعضی از مفسران شیعی نیز از برخی تأویلاتی که مأثور از ائمه علیهم السلام است نیز نقل می‌کنند. فی‌المثل فرات کوفی که در تفسیرش از مجموع آیات مذکور فقط به ذکر ﴿وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ... الخ﴾ اقتصار کرده است، سه روایت مشتمل بر تأویلات را از اهل بیت نقل می‌کند؛ و خلاصه کمتر مفسری است که طول و تفصیلی در تفسیر این آیات بیان کند مگر امام فخر رازی (م ۶۰۶) - و به راستی لقب رسای «امام المشککین» زینده ایشان است - که بیست صفحه از کتاب تفسیرکبیر^۱ را به تفسیر این آیات و تشکیکات و انقیل و قلت‌هائی که فکر جوّال و قلم سیال او، آن را به

خوبی می‌پروراند اختصاص داده است و به ترتیب درباره شأن نزول آیات شامل داستان موسی و خضر پس از داستان اصحاب کهف؛ و اینکه موسی کیست و هویتش چیست؛ و تأیید اینکه مقصود از موسی در این آیات مبارکات همان حضرت موسی (ع) نبی محترم بنی اسرائیل است؛ و نقل قول قُفَّال مروزی، که از باب انصراف مطلق به فرد اکمل، اگر از «موسی» موسای دیگری منظور می‌بود قطعاً لازم بود قرائن صارفه و بیان صفتی که مایه امتیاز او از حضرت موسی (ع) باشد در آیه می‌آمد؛ و اینکه فتای موسی کیست، یوشع است یا برادر یوشع یا برده‌ای؛ و اینکه موسی از حق تعالی (بنابر حدیثی) پرسید که آیا در روی زمین داناتر از من کسی هست و مکالماتی که در این باره حضرت موسی با رب العزّة داشته است و امر حق تعالی به موسی که خضر را بیابد و حدّ خود را بشناسد؛ و اینکه «مجمع بینهما» (در آیه ۶۱) چیست و کجاست؛ و اینکه آیا خضر به مقام نبوت رسیده یا نه و ذکر ادله و احتجاجاتی که متکلمین و مفسرین با اتکا به آیه ﴿آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾ (آیه ۶۵) و آیه ﴿سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا﴾ (آیه ۶۹) خضر را نبی می‌شناسند و تشکیکاتی که امام فخر درباره صحت و سقم آن استدلالات و لطائف و ظرائفی که در آیات در باب تعلیم و تعلم و استادی و شاگردی وجود دارد؛ و سپس در تفسیر آیه ﴿إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾ مسئله کلامی استطاعت را مطرح ساختن و مجادلات کلامی را پیش کشیدن و از شریفه ﴿وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا﴾ مسئله کلامی یعنی عصمت انبیاء و از شریفه ﴿اسْتَطَعْنَا أَهْلَهَا﴾ فرع فقهی موارد اباحه یا

استحباب یا وجوب اطعام را عنوان کردن؛ و در آخر به بحث درباره علم یا علوم ظاهری و علم لدنی و به علم یا علوم باطنی پرداختن، به طور مفصل داد سخن و فضل می دهد.

از جمله مفسران دیگر که بحث مشیع و مفصلی را درباره خضر بیان کرده اند، سید محمود آلوسی حسینی حسنی^۱، عالم مشهور عراق در قرن سیزدهم (م ۱۲۷۰)، است. ایشان در تفسیر مفصل خود به نام روح المعانی^۲ به بهترین وجه مجموعه منتخب و گلچینی از اقوال سابقان بر خود از جمله ابن عساکر و امام فخر و محیی الدین بن عربی و ابن حجر عسقلانی و سهروردی را نقل می کند و در جرح و تعدیل روات احادیث و نقد و رد و یا اختیار آراء و احادیث سعی بلیغی مبذول می نماید و شاید بتوان گفت آنچه در تفسیر روح المعانی آمده است زبده اخبار و روایات در مورد خضر است. مضاف بر آنکه استنتاجات خود آلوسی و اظهار عقاید وی را در این باب شاید بتوان فصل الخطاب و قول الصواب مسائل مربوط به خضر از نظر فریقین دانست. البته از آنجاکه آن مسائل در کتب صوفیانه به نحو دیگر و از زاویه دید دیگری مطرح می شود، الزاماً قول برگزیده و منتخب آلوسی با نظرات صوفیانه منطبق نمی شود. فی المثل به نقل از قدما با ده استدلال، زنده جاوید بودن خضر و حتی امکان زنده بودن او را در زمان حضرت

۱. که نبای والای سید محمود شکر بن عبداللّه بن سید محمود آلوسی، ادیب و مورخ بسیاریان بغدادی

- رفیق مرحوم علامه قزوینی (ره) و استاد و مرجع ادب عربی لوئی ماسینیون - است.

۲. در قبال تفسیر شریف روح البیان اسمعیل حقی بروسوی.

ختمی مرتبت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مردود و باطل می‌سازد. از جمله دلایل مهمی که از گفته سلف در آن ده استدلال ذکر می‌کند یکی آیات شریفه ﴿وَمَا جَعَلْنَا لِإِبْرَهِيمَ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ﴾ (انبیاء: ۳۴) و ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ (زمر: ۳۰) و ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ (آل عمران: ۱۸۵) است (که لازمه این آیه اخیر این است که اگر خضر در زمان پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم زنده می‌بود بر او فرض بود که به حضور پیغمبر تشرف حاصل کند و در جمعه و جماعات و غزوات شرکت کند) و در مقام رد استدلال این را که «خلد» به معنای زندگی جاویدانست، می‌گوید آنانکه به زندگی خضر قائلند، معتقدند که او پس از آنکه در آخرالزمان دجال را کشت خود نیز خواهد مرد و بعضی دیگر نیز به مرگ او در آخرالزمان بدون تعیین کیفیت مرگ او اعتقاد دارند و همه آنان به حیات خضر تا آخرالزمان باور دارند نه بیش از آن، و گروهی نیز با استناد به معنای خلود در لغت و نقل قول راغب اصفهانی که «هر آن چیزی که تغیر و دگرگونی و تباهی در آن به کندی و درازمدتی روی دهد عرب به آن خالد می‌گوید و مراد آن دراز ماندن آن چیز است نه جاودانی بودن آن»^۱، فقط به درازی عمر خضر باور دارند نه به جاودان ماندن او.

از احادیث مورد استناد بر عدم حیات خضر حدیث‌های شماره ۲۵۳۷ و ۲۵۳۸ و ۲۵۳۹ صحیح مسلم است که عبدالله بن عمر و جابر بن عبدالله

۱. روح المعانی، ج ۱۵، ص ۳۲۵.

۳۰ رساله درباره خضر علیه السلام

انصاری آن را روایت کرده‌اند که در یکی از شبهای آخر عمر پیغمبر (ص) آن حضرت پس از نماز عشاء فرمود: «همین امشب را می‌بینید؟ پس از آنکه یکصد سال از امشب بگذرد، هیچ کس از آنکه اینک بر روی زمین‌اند زنده نخواهد ماند.»^۱ و «هیچ بشری که امروزه زنده است، نمی‌شود پس از صد سال دیگر زنده مانده باشد.»^۲ و یا «صد سال نخواهد آمد که کسی که امروز زنده است، در آن روز بر روی زمین زنده مانده باشد.»^۳ و یا «هیچ کس که امروزه زنده است، به صد سالگی نمی‌رسد.»^۴

و تقریباً همان اطناب و اسهابی را که ابن‌عساکر و ابن‌حجر در نقل اخبار و داستانهای مربوط به خضر بیان فرموده‌اند، مرحوم آلوسی نیز در تفسیر خود بیان می‌کند و سپس در آخر کار می‌گوید:

پس از آنکه همه اینها را خواندی بدان که به هر صورت و با هر حساب که باشد اخبار صحیحه مسلم‌الصدور از نبی اکرم (ص) و مقدمات عقلیه که برتر از تخیلات است، گفته آنان را که به مرگ خضر معتقدند تأیید و پشتیبانی می‌کند؛ آن هم چگونه تقویت و پشتیبانی که مجال هرگونه اعتراض را از میان می‌برد و هیچ امکانی

۱. أَرَأَيْتُمْ لَيْتَكُمْ هَذِهِ؟ فَإِنَّ عَلَى رَأْسِ مِائَةِ سَنَةٍ مِنْهَا لَا يَبْقَى مَنٌ هُوَ عَلَى الْأَرْضِ أَحَدٌ (ج ۴، ص ۱۵۶۱).

۲. مَا مِنْ نَفْسٍ مِّنْفُوسَةٍ الْيَوْمَ تَأْتِي عَلَيْهَا مِائَةُ سَنَةٍ وَ هِيَ حَيَّةٌ يَوْمَئِذٍ (ج ۴، ص ۱۵۶۱).

۳. لَا تَأْتِي مِائَةُ سَنَةٍ وَ عَلَى الْأَرْضِ نَفْسٌ مِّنْفُوسَةٍ الْيَوْمَ (ج ۴، ص ۱۵۶۲).

۴. مَا مِنْ نَفْسٍ مِّنْفُوسَةٍ تَبْلُغُ مِائَةَ سَنَةٍ (ج ۴، ص ۱۵۶۲).

و اقتضائی را برای روی گرداندن از ظواهر و دلالت‌های صریح آن
اخبار صحیحہ و مقدمات عقلیہ باقی نمی‌گذارد.

و پس از نقل سخنان ابن عربی از باب هفتادوسوم کتاب فتوحات و بیان
اعتقاد خود آلوسی که رسالت خضر نیز مورد قبول علمای بزرگ نیست،
آلوسی چنین می‌گوید:

باری اگر کسی بخواهد سخنانی از قبیل حیات خضر را تا روز
قیامت و اینکه او چنین و چنانست و اینکه زمین هیچگاه بدون
وجود جسمانی و محسوس رسول باقی نیست، زیرا که رسول
قطب عالم انسانی است و دیگر مدعیات آنچنانی - اگر آن دعاوی
- را صرفاً به خاطر اینکه آنانکه این سخنان را گفته‌اند مردان
جلیل‌القدر گرانمایه مشهوری هستند، بپذیری، خود دانی. اما اگر
ملاک و مستند قبول خود را ادله معقول قراردهی و به شهرت و
جلالت قدر گوینده آن سخنان اعتنائی نکنی و اعتباری ندهی و به
سخن علی علیه‌السلام که فرمود: «به گفته بنگر و به گوینده منگر»
(أَنْظُرْ إِلَى مَا قَالَ وَ لَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ) دل‌بسپاری، پس از وقوف و
دانستن ادله طرفین به قلب خود رجوع کن و بنگر دلت چه فتوائی
صادر می‌کند و چه سخنی را می‌پسندد. خلاصه کلام آن‌که، آنچه را
که ادله عقلی یا شرعی مردود می‌شمارد، پذیرفتنی نیست و سخنان
و بیانات متصوفه را باید به‌نحوی توجیه کرد و محملی برای آن
یافت و لاغیر.

اینک راقم سطور آنچه را که آلوسی از فتوحات مکیه ابن عربی (ره) آورده است، به فارسی ترجمه می‌کند تا خوانندگان از تصوّر کلی یا تصدیق اعتقاد رأبی که صوفیه نسبت به خضر دارند از زبان ابن عربی و سخن او که حاصل جولان‌های اندیشهٔ شگرف اوست اجمالاً اطلاع یابند چراکه اُسّ اساس و لبّ لباب کلمات متصوفه از هر طریقت و سلسله‌ای که باشند و با هر عبارت و استعارت و اصطلاحی که بیان شده باشد و به هر صورتی که خضر را معرفی کنند، اجمالاً از همین بحث ابن عربی و آنچه را که بیش از سیصد سال پس از محمدبن علی حکیم ترمذی در کتاب *الجواب المستقیم عمّا سأل عنه الترمذی الحکیم* بیان می‌کند تا حدی روشن می‌گردد و نیز به مسائلی از قبیل آنکه خضر شخصی است یا نوعی و نحوهٔ تشخیص و تنوّع او، و رتبهٔ خضریت، و تعبیراتی که صوفیه از علم لدّنی دارند، اندک آشنائی که مقتضی مقام باشد می‌یابند؛ و اکنون ترجمهٔ متن فتوحات مکیه.

خضر در اقوال صوفیه

[محبی‌الدین ابن عربی (شیخ اکبر) در باب هفتاد و سوم کتاب فتوحات مکیه چنین می‌گوید:]

بدان که برای خداوند تبارک و تعالی در میان هرگونه از آفریده‌ها برگزیده‌هائی است و از میان بندگان او برترین برگزیدگان، رسولان‌اند که درود خدای بر آنان باد. و رسولان دارای مقام رسالت و نبوت و ولایت و ایمان‌اند و این چهار مقام، چهار پایه دودمان انسانی است و رسول مقامش بهتر و پایه‌اش برتر از آن سه دیگر است؛ بدین معنی که مرتبه‌ای که رسول برای آنکه به رسالت برگزیده شود بدان رسد، در پیشگاه باری تعالی از دیگر مقامات که عبارت از اقطاب و ائمه و اوتاد است والاتر می‌باشد. و خدای به برکت وجود آنان عالم را نگه می‌دارد و خانه دین را که بر این چهار پایه رسالت و نبوت و ولایت و ایمان استوار شده است صیانت می‌فرماید. و رسالت است که پایه اساسی و رکن جامع و مقصود اصلی و اساس در نوع انسان است. ازینرو هم چنانکه دین

خدای همواره پایدار است، رسول نیز آن چنان است و همواره موجود در این عالم است و این رسول، همان قطب است که نظرگاه حق تعالی در این عالم اوست و به سبب او نوع بشر در این دنیا پایدار می ماند، هرچند که جمله کاینات کافر گردند. و اطلاق نام رسول بر چنین انسانی صادق نخواهد بود مگر اینکه او دارای جسمی طبیعی و روح باشد و به تن و جان خویش به صورت یکی از افراد نوع انسانی در این دار دنیاوی بماند و خور و خواب کند. و رسول نمایانگر حق تعالی از ظهور آدم تا روز بازپسین است و آن هنگام که رسول الله صلی الله علیه وسلم پس از آنکه دینی را که هیچگاه منسوخ نگردد و شریعتی را که هیچگاه دگرگون نشود پایه گذاری فرمود و بنا نهاد و خود از این دنیا رحلت فرمود، دیگر رسولان همگی به دین او گرویدند و داخل امت او شدند و دیگر زمین از وجود رسولی جسمانی و محسوس خالی نماند، زیرا که رسول قطب عالم است. و البته از میان رسولان هرچند که شمار آنان فراوان باشد فقط یکی از آنان مقصود و منظور حق است. خدای تعالی پس از وفات پیغمبر اکرم صلی الله علیه وسلم از میان همه رسولان چهار تن را به تن و کالبد جسمانی شان زنده نگهداشت که اینان ادریس و الیاس و عیسی و خضراند - که بر آنان درود باد. حیات سه رسول اولی مورد اتفاق و قبول همگان است و حیات چهارمین آنان [یعنی خضر - مهدوی] نزد غیر ما صوفیان مورد اختلاف است ولی نزد ما صوفیه، خضر نیز زنده و در حال حیات است. خداوند سبحان ادریس را در آسمان چهارم جای داد و آن آسمان و دیگر آسمانهای هفت گانه که از آسمانهای

این دنیای خاکی است، آنها همه‌شان در دنیای دیگر به صورت دیگری در خواهد آمد،^۱ هم‌چنانکه این آفریده دنیای خاکی ما آفرینشی دیگر خواهد یافت. اما خدای آن سه دیگر را در زمین باقی گذارده است و آنان با کالبد جسمانی خود در این دنیای خاکی مانده‌اند^۲ و هر سه‌شان از اوتاد به‌شمار می‌آیند؛ دو تن از آنان امام‌اند و یکی‌شان همان قطب است که نظرگاه حق از این عالم است و او همچون رکن حجرالاسود در ارکان و پایه‌های خانه دین است. پس همواره آن رسولان باقی و برقرارند و همچنان تا روز قیامت (بازپسین) پایدار و برقرار خواهند ماند و اگرچه آنان تابع شریعت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌باشند، اما بیشتر مردم این را نمی‌دانند.

با نخستین آنان خدای تعالی ایمان را و با دومین ولایت را و با سومین نبوت را و با چهارمین رسالت را و با مجموع آنان دین حنیف را حفاظت و نگهداری می‌فرماید. و آنکه از این چهار رکن قطب باشد، هیچگاه نمی‌میرد یعنی صاعق نمی‌شود^۳ و بیهوش و از خود بی‌خود نمی‌گردد و به اصطلاح صوفیه با تجلی ذاتی در حق فانی

۱. اشاره به آیه شریفه: ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ﴾ (ابراهیم: ۴۸).

۲. علی‌الظاهر ابن عربی میان شریفه: ﴿بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ﴾ (نساء: ۱۵۸) و در زمین بساقی‌ماندن عیسی علیه‌السلام ملازمه‌ای تصور نمی‌فرماید.

۳. گویا اشاره به آیه شریفه: ۶۸ سورة زمر ﴿فَصَبَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ﴾ دارد.

نمی‌شود.^۱ و از میان اهل طریقتِ ما جز افراد استوار زنهاردار درستکار به شناخت این معرفت نائل نگردد. و با وجود حیات و بقای ایشان، برای هریک از اینان در هر زمان یک «شخص» از افراد این امت که با قطب همدل شود و قلب او در حیطه تصرف قطب باشد نیز وجود خواهد داشت که بدانان نواب گفته می‌شود و بیشتر اولیاء، از یاران و اصحاب معرفتِ ما، فقط همین نواب را می‌شناسند و آن رسولان^۲ را نمی‌شناسند. و ازینروست که هر فردی از این امت [یعنی امت صوفیه] به گردن‌فرازی سر می‌کشد و در درازمدت چشم می‌دوزد که به مقام قطبیت و امامت و اوتادیت^۳ نایل آید و چون بدان ویژگی رسد آنگاه خواهد دانست که او از نایبان آن مرسلین - که بر آنان درود باد - می‌باشد. خدای تعالی برای گرامی‌داشت پیامبر ماست - که درود و سلام خدا بر او باد - که افرادی از امت و پیروان او را «رسولانی» فرمود، هرچند که آنان را برای قوم معینی نفرستاد، اما چون آنان به همان مقامی که شایسته و بایسته پیامبران مُرسل است واصل شده‌اند، لذا جزو رسولان به شمار می‌آیند. و نیز از همین جهت است که رسول خدای صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در شب معراج بر همه پیامبران دیگر

۱. شرح منازل السائرین، کاشانی، چاپ سنگی، ص ۱۶۴.

۲. در متن: مُرسلین.

۳. در اصل وتدیت بود و از آن رو که در فارسی گفته می‌شود فلان از اوتاد است و نمی‌گویند وتد است، «اوتادیت» ضبط شد.

در نماز امامت فرمود و آنان به پیامبر ما اقتدا کردند تا امامت و پیشوائی او با همان وجود جسمانی و جسدی‌اش بر دیگر پیامبران درست و مسلّم گسردد و پس از آنکه رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به دار بقا منتقل شد، امامت او همچنان بر آن پیامبران ثابت و استوار نگه داشته شده است تا دیانت همواره برپا و برجا باشد. و سپاس خدای تعالی را که هر تباهی و فسادى هم که در این دنیا روی دهد، دین تا روزی که خدای تعالی زمین و آنکه را در آنست به میراث برد و جز خود او کسی نم‌اند، پایدار خواهد ماند. و این نکته‌ایست که تو ای خواننده باید قدر آن را به‌خوبی بشناسی، چراکه چنین نکته‌ای را در سخن هیچ‌کس جز ما نیابی. و اگر نه این بود که بر دلم افتاد که آن را برای تو بازگو کنم، هرگز تو را به خاطر رازی که کسی جز خدای تعالی آن را نمی‌داند بر آن آگاه نمی‌ساختیم. و آنچه را یاد کردیم و برایت گفتیم تنها ثواب آن اقطاب آن را می‌دانند و دیگری از اولیاء آن را نمی‌داند. پس ای برادران، خدای را سپاس گوئید که شما را از آنان قرار داد، تا از اسرار الهی و رازهای پنهانی‌ای که از خلق خود فقط به بندگان که خواسته است تا ویژگی والائی بدیشان عنایت فرماید، سرّی بر گوشتان نواخته شود. پس پذیرای این اسرار باشید و بدان باور آورید و از باور داشتن آن خویش را بی‌بهره مسازید تا از خیر و خوبی آن محروم نمانید.

راقم ناچیز این سطور، مهدوی دامغانی عرض می‌کند خدای رحمت فرماید آن را که گفت: «صوفیه اگر بافته‌اند خوب بافته‌اند و اگر یافته‌اند

خوب یافته‌اند.» و به هر حال واللّه تعالی اعلم. و از همین روی است که آلوسی سخن حضرت مولی الموالی را یادآور شده است و اینک مجملی از اقوال متصوفه را درباره خضر به اطلاع می‌رساند.

قدمای صوفیه غالباً به خضر شخصی معتقدند و برخی از آنان مدّعی رؤیت و دیدار و مصاحبت و یا تعلّم و دانش‌آموزی نزد اویند. فی‌المثل در قصر پادشاهی بر سلطان ابراهیم ادهم ظاهر می‌شود و به او اندرز می‌دهد و «به تعجیل از سرای بیرون رفت، ابراهیم در عقبش روان گشت و آواز داد و سوگند داد که بایست تا با تو سخن گویم، بایستاد. گفت: تو کیستی و از کجا می‌آئی که آتشی در جانم زدی؟ گفت: ارضی و بحری و برّی و سمائی‌ام و نام معروف من خضر است. گفت: توقف کن تا به خانه روم باز آیم. گفت: «الأمر أعجلُ من ذلک» و ناپدید گشت.^۱

یا خضر اسم اعظم را به او می‌آموزد^۲ و یا درباره شافعی و بشرحافی برای بلال خواص اظهارنظر می‌کند^۳ و بایزید بسطامی دست در دست خضر، جنازه‌ای را تشییع می‌کند و گاه برای محمدبن علی حکیم ترمذی سه سال تدریس می‌کند.^۴ در کشف‌المحجوب^۵ و تذکرة الاولیاء آمده است که خضر از

۱. تذکرة الاولیاء، چاپ آقای دکتر استعلامی، ص ۱۰۳؛ و به نظم در الهی‌نامه، ص ۲۵۳.

۲. کشف‌المحجوب، هجویری، ص ۱۳۰.

۳. تذکرة الاولیاء، ص ۱۳۰.

۴. طبقات الصوفیة، سلمی، ص ۳۰؛ تذکرة الاولیاء، ص ۵۲۵.

۵. ص ۱۷۹.

خضر در اقوال صوفیه ۳۹

حکیم ترمذی جزوی چند از تصانیفش را خواستار می‌شود و حکیم آن را به ابوبکر وراق می‌دهد و او آن را به دریا می‌اندازد و صندوقی سرگشاده در دریا پدید می‌آید و آن اوراق را می‌ستانند.^۱ و نیز عطار در *الهی‌نامه*^۲ از خالوی سرخسی که: «بسی بُردی به سر با خضر، ایام» و تذکر دوستانه (یا تنبیهی) خضر به او یاد می‌کند.

از این قبیل اقوال و احوال و حکایات در کتب صوفیه فراوانست و بسیاری از آنان به اعتقاد خود به فیض دیدار و همنشینی با خضر نائل شده‌اند. ولی مخفی نماند که بخت صوفیان و اهل‌الله مغرب و شمال آفریقا در دیدار و صحبت خضر برتر و بیشتر از صوفیه شرق عالم اسلامی است (البته لابد با استثنای شبه‌قاره هند). زیرا عطار در صوفیه قرون دوم تا چهارم فقط از شش هفت تن که دیدار یا شاگردی خضر را درک کرده‌اند نام می‌برد ولی ابن‌الزئیات، معاصر مراکشی‌اش، که او نیز در سال ۶۱۷ وفات یافته است در *التشوف الی رجال التصوف* که فقط مخصوص تراجم صوفیان مغرب در قرن ششم است و بس و حاوی شرح حال دویست و هفتاد و هفت تن از مردان راه حق و متصوفه مراکش است، در طول یکصد سال مذکور از ده تن نام می‌برد که خضر را ملاقات کرده‌اند.^۳

۱. کشف‌المحجوب، ص ۱۷۹؛ تذکرة الاولیاء، ص ۵۲۶.

۲. ص ۲۹۳.

۳. *التشوف الی رجال التصوف*، چاپ دارالبیضاء، ۱۹۷۷.

صوفیه و بسیاری از مفسران با استناد به کریمه ﴿آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا﴾^۱ به نبوت خضر اعتقاد دارند، گو اینکه امام فخر در آن تردید دارد و گویا از همین روی است که ابن عربی در فصّ محمدی (ص) نبوت خضر را مورد قبول اکابر محققان و مورد خلاف محجوبان از حق می‌شمارد^۲ و مفسران عامه و خاصه و صوفیه در تفسیر کریمه ﴿فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾ (کهف: ۶۵) اتفاق نظر دارند که «رحمت» یعنی نبوت و «مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» یعنی علم یا علومی که بی‌واسطه تعلّم و کسب مقدمات، و فقط به افاضه و الهام ربّانی و به نحو مکاشفه، به فردی که منظور نظر عنایت حق تعالی باشد القاء می‌شود که صوفیه از آن به «علم باطن»^۳ و «ضیاء» و «کشف ضیائی» که اتمّ کشف است،^۴ تعبیر می‌کنند و نبوت را «علم ظاهر» می‌گویند و اعتراضات حضرت موسی را بر خضر معلول مبعوث بودن او به احکام ظاهر و مظهریت نام الظاهر و اعمال خضر را از شکافتن کشتی و کشتن پسر بچه و بازسازی دیوار، آثار مظهریت نام الباطن و علم لدنی او که علم به مغیبات باشد، می‌دانند و باز این علم لدنی

۱. ص ۲۹۷ فکوک در حاشیه شرح منازل السائرین کاشانی و ص ۱۷۰ فکوک چاپ آقای خواجوی دامت افاضاته.

۲. ابن عربی در فصّ شعبی، ص ۲۴۷ حاشیه شرح منازل السائرین کاشانی، چاپ سنگی طهران.

۳. ابن عربی در الجواب المستقیم، ص ۲۸۰ از ختم الاولیاء ترمذی، چاپ عثمان یحیی (ره)، بیروت.

را به «علم الکتابة الالهية» (دانشی که قلم صُنع الهی بر دلی می‌نگارد) و «علم الجمع والتفرقة» (که خواجه بدان اشاره می‌فرماید: خاطر مجموع ما زلف پریشان شما) و «علم النور» تعبیر می‌کنند.^۱ و در همین راستا ابن عربی می‌گوید: «و برای هر دسته از رسل و انبیاء ذوق و آگاهی‌ای است که دسته‌ای دیگر از آن بی‌خبرند و ازین‌روی است که خضر به موسی می‌گوید: ﴿وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا﴾^۲ و موسی به خضر گفت: «من بر دانشی آگاهم که خدای مرا آموخته است و تو آن را نمی‌دانی، و ترا دانشی است که خدا ترا بر آن آگاه ساخته که من آن را نمی‌دانم.»^۳ و باز ابن عربی از قول امام عبدالقادر^۴ (م ۵۹۱) که او گفته است: «های پیامبران، شما را لقبی دادند و به ما چیزی دادند که به شما ندادند» و محیی‌الدین در مقام تفسیر یا تأویل این سخن می‌گوید اینکه گیلانی گفته «شما را لقب دادند» یعنی اطلاق لفظ پیامبر (نبی) بر ما ممنوع است، هرچند نبوت عامه در رجال بزرگ

۱. الجواب المستقیم، ص ۱۴۵.

۲. «و شکیانی چون کنی بر چیزی که به دانش خویش بدان نرسی؟»

۳. همان (الجواب المستقیم).

۴. یعنی سید عبدالقادر گیلانی پیشوای فرقه قادریه.

۵. لابد در مقام شطح.

تصوف همچنان جریان دارد و برقرار است.^۱ و اما «بما دادند آنچه را به شما ندادند» همان است که به خضر اعطاء و عنایت شده است.^۲

و نیز محیی الدین در *التجلیات/الالهیه* درباره علم لدنی به بیانی دیگر— به تقریب همان سخنان پیشین — می گوید:

شریعت سرچشمه و منبع اسرار و علوم فراوانی است که بر نفوسی که شرح صدر لازم را حاصل کرده و دلشان بر احتواء بر اسرار الاهی گشاده شده باشد، نازل می شود و چشمه وار بر آن نفوس ریزش می کند ... و چون این چشمه ها متعدد گشت و در شخص واحدی گردد آمد، آن ادراک نفسی لازم که اسرار آفرینش را دریابد در او حاصل می شود و این ادراک یکی از ارکان سه گانه ایست که رسول و ولی در آن انبازند و این همان علم لدنی است و چنین ادراکی در حقیقت بر رسول از آن روی که ولی نیز هست فائض و حاصل می شود، نه از آن روی که رسول است.^۳

و در همین مقام است که مولوی در داستان دقوقی بیان حال را چنین می فرماید:

۱. غزالی در *کیمیای سعادت* و *نسفی در کشف الحقایق* و بسیاری دیگر از متصوفه نیز همین تخیلات را عنوان کرده اند.

۲. پایان سخن گیلانی و محیی الدین: *الجواب المستقیم*، ص ۲۴۷-۲۴۸.

۳. *التجلیات/الالهیه*، ص ۳۲۱-۳۲۲، چاپ مرکز نشر دانشگاهی تهران.

خضر در اقوال صوفیه ۴۳

از کلیم حق بیاموز ای کریم	بین ز مشتاقی چه می گوید کلیم
با چنین جاه و چنین پیغمبری	طالب خضرم ز خودبینی بری
موسیا تو قوم خود را هشته ای	در پی نیکوپیی سرگشته ای
کیقبادی رسته از خوف و رجا	چند گردی، چند جوئی، تا کجا؟
آن تو با تست و تو واقف برین	آسمانا چند پیمائی زمین
گفت موسی این ملامت کم کنید	آفتاب و ماه را ره کم زبید
می روم تا مجمع البحرین من	تا شوم مصحوب سلطان زمن
أَجْعَلُ الْخَضِرَ لَأْمَرِي سَبَباً	ذاک، أَوْ أَمْضَى وَأُسْرَى حُقْباً
سالها پرّم به پرّ و بالها	سالها چِتود هزاران سالها ^۱

پیش از این هم اشاره شد که در نبوت خضر صوفیه کلاً و بسیاری از دانشمندان غیر صوفی تردید نمی کنند و اتفاق دارند. ولی بعضی از اهل نظر و مفسران و محدثان در اینکه خضر به رتبه نبوت هم رسیده باشد تردید می کنند. فارغ از تشکیکات امام فخر وان قیل و قلت هائی که در باب ﴿آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا﴾ می کند. از جمله بزرگان جلیل القدری که به نبوت خضر

۱. ابیات ۱۹۶۲ تا ۱۹۷۰، دفتر سوم، چاپ نیکلسون.

اعتقاد دارند، حضرت شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی قدس الله تربته است که در تفسیر شریف تبیان بیانی می فرماید که ترجمه آن چنین است:

خدای تعالی خضر را بر امور پنهانی و باطنی ای آگاه فرمود که دیگران را بدان آگاه نرموده بود و در این که، آنکه موسی علیه السلام از او می آموخت و شاگردش را کرد پیامبر^۱ بود یا نه، خلاف است. ابوعلی جبائی (معتزلی مشهور) گفته که البته او نیز پیامبر بود زیرا روا نیست که پیامبری از آنکه پیامبر نیست پیروی کند. و ابن الاخشاد (معتزلی؛ م ۳۲۶) گفته است: رواست که وی پیامبر نباشد. و رمانی (علی بن عیسی معتزلی؛ م ۳۸۴) سخن جبائی را گفته است که روا نیست که آموزنده به موسی (ع) جز پیامبر کسی باشد.

و شیخ (رض) اظهار و بیانی در ردّ این اقوال نمی فرماید.
ابوزکریا نسوی (م ۶۷۷) محدث و مورخ و مفسر شهیر (ره) در تهذیب الاسماء واللغات می گوید:

درباره زندگی و پیامبری (نبوت) خضر خلاف کرده اند. بیشتر علما می گویند او زنده و در میان ماست، و این معنی در نزد صوفیه و اهل صلاح و معرفت مورد اتفاق است، و داستانهای دیدارشان با او و گردهمائی شان با او بیشتر از شمار و مشهورتر از تذکار است.

۱. هرچاکه پیامبر نوشته می شود، مقصود نبی است نه رسول. و توجه داشته باشند که هر رسولی نبی نیز هست ولی هر نبی رسول نیست (به نحو عموم و خصوص).

خضر در اقوال صوفیه ۴۵

ولی به استناد بیشتر اقوال، او پیامبری است که عمر درازی دارد و از دیدگان مردم پنهان است.^۱

بغوی در معالم‌التنزیل می‌گوید:

خدای به خضر علم پنهانی [باطن یا لدنی] را به الهام بر او مرحمت فرمود، و به اعتقاد بیشتر اهل علم، خضر پیامبر نبود.

و خازن (م ۷۲۵ یا ۷۴۱) نیز در تفسیر خود عیناً همین را می‌گوید. برای خُسن ختام اقوال صوفیه درباره خضر آنچه را که نجم‌الدین رازی معروف به دایه (م ۶۵۴) صوفی عارف و مفسر قرآن مجید^۲ در مرصاد‌العباد بیان فرموده است، اینک عیناً می‌آورد:

بدانک حق تعالی خضر را علیه‌السلام اثبات شیخی و مقتدائی کرد و موسی را علیه‌الصلوة به مریدی و تعلّم علم لدنی بدو فرستاد. از استحقاق شیخوخیت او این خبر می‌دهد که ﴿عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا - الْآيَةِ﴾ پنج مرتبه خضر را علیه‌السلام اثبات می‌فرماید: اول

۱. تهذیب، ص ۱۷۶-۱۷۷.

۲. درباره تفسیر یا تفسیرهای منتسب به آن مرد بزرگ رجوع فرمائید به ص ۴۷-۴۸ مقدمه محققانه استاد دکتر محمدامین ریاحی دامت‌افاضاته بر مرصاد‌العباد. این ناچیز چند سال پیش در نزد عتیقه‌فروشی، جزوی از تفسیری که فقط مشتمل بر تفسیر سوره مبارکه یس و صفات و چند سوره‌ای از آن بود دیدم که بر آن نام نجم‌القرآن تألیف نجم‌الدین رازی نگاشته شده بود و آن جزء به قطع کوچک جیبی بود.

اختصاص عبدیت حضرت، که ﴿مِنْ عِبَادِنَا﴾؛ دوم استحقاق قبول حقایق از اتیان حضرت بی واسطه، که ﴿آتَيْنَاهُ رَحْمَةً﴾؛ سیم خصوصیت یافت رحمت خاص از مقام عندیت، که ﴿رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا﴾؛ چهارم شرف تعلّم علوم از حضرت، که ﴿وَعَلَّمْنَاهُ﴾؛ پنجم دولت یافت علوم لدنی بی واسطه، که ﴿مِنْ لَدُنَّا عَلِمًا﴾. و این پنج رکن است که بنای اهلیت شیخی و استعداد مقتدائی بر آنست.^۱

و در مقام بیان فضیلت استعداد قبول علوم از حضرت بی واسطه می فرماید:

موسی را علیه الصلوة اگرچه علم تورات از حضرت حاصل بود، لیکن به واسطه الواح بود که ﴿وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ﴾. فایده صحبت خضر یکی دیگر آن بود تا دل او شایستگی کتابت حق گیرد و زحمت الواح از میان برخیزد، و این مرتبه خواجه را بود علیه الصلوة والسلام که فرمود: «اوتيت جوامع الكلم». او را تعلیم قرآن از راه دل کردند نه از صورت کتب که ﴿الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ﴾.^۲

۱. مرصاد العباد، ص ۲۳۶ و ۲۳۷.

۲. همان، ص ۲۳۹.

پیش از این به ولایت و ختم ولایت اشاره‌ای شد. مسئله ولایت از مسائل بسیار پیچیده است و بیش از چهارده قرن است که مورد بحث و معرکه آراء میان فرق اسلامی و نیز متصوفه سنی و شیعی است و هر مذهب و مسلک به اعتقاد خود با استدلال به قرآن مجید و احادیث مسلم‌الصدور نبوی (ص) و یا احادیث مسلم‌الصدور از معصومین علیهم‌السلام در نزد شیعه و تفسیر و تأویل آن و یا استناد به ظواهر الفاظ، به نحوی درباره ولایت و خاتم‌الاولیاء سخن می‌گویند و اظهار عقیده می‌نمایند و بعضاً از تکذیب و حتی تکفیر مخالفین نیز ابائی ندارند. مثلاً کسانی چون ابن تیمیه (م ۷۲۸) و ابن قیم (م ۷۵۱) صریحاً و بی‌هیچ پروائی ابن عربی و ابن سبعین (م ۶۶۸) را به سبب تخیلات و یا اقوالی که ابن عربی درباره نبوت و اینکه در پیامبری باز است و بستن آن نیز ممکن نیست، گفته؛ و شطح یا کلمه جسارت‌آمیزی که نسبت به مقام شامخ سید المرسلین و ولی‌الله اعظم حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از ابن سبعین نقل شده است، ملحد می‌شناسند.

باری از باب اهمیت مسئله، دانشمند معاصر مصری عثمان یحیی - که خدمات و زحمات او در احیاء آثار صوفیانه اسلامی، خاصه ابن عربی، معلوم و مشهور است و خدا جزای خیر به او مرحمت فرماید - در بخشی که مشتمل بر شصت صفحه است و آن را به نام «پیوستی تاریخی ویژه نبوت و ولایت و رسالت و روش و آئین اولیا و مقامات عارفان»، در پایان کتاب ختم‌الاولیاء حکیم ترمذی آورده است، با رعایت ترتیب تاریخی مستنداً با ذکر مأخذ نقل، اقوالی را از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و صحابه

و تابعین و ذوالنون و حارث بن اسد محاسبی و سید الطائفة جنید و حکیم ترمذی و حلاج و ابوجعفر کلینی (بیست روایت واسعة در اصول کافی) و ابوبکر آجری حنبلی و ابن بطه عکبری حنبلی و ابوعبدالله خفیف شیرازی و ابو عثمان هجویری و غزالی و شیخ اشراق و عمار بدلیسی و مجدالدین بغدادی و نجم الدین کبری و ابن الدباغ و ابن عربی و فرغانی و علاءالدوله سمنانی و داود قیصری (شارح فصوص) و شارح تجلیات (عبدالکریم جیلی) و سیدحیدر آملی و ابن تیمیه و ابن خلدون، بدون هیچ تفسیر و شرحی، ذکر می‌کند؛ و خداش خیر دهد که با زحمت و همت قابل تحسین خود این مجموعه را فراهم آورده است و علاقه‌مندان به موضوع را از مراجعه به مؤلفات متعدد این بزرگان که بعضی از آن هنوز به چاپ نرسیده است، بی‌نیاز ساخته است.

قطع نظر از اعتقاد اصولی که ما شیعیان به مسئله ولایت داریم و تخیلات و توهمات و فرضیات و لفاظی‌ها و انقیاد و قلت‌ها و رد و ایرادات و جوابها مطلقاً به رسوخ و ثبوت آن عقیده اصولی ما و اصل امامت (ولایت) خدشه‌ای وارد نمی‌سازد، و فارغ از سخنان فقهاء و متکلمین شیعه - رضوان الله علیهم - مناسب می‌بیند ترجمه نظر یک عارف متصوف شیعه یعنی سیدحیدر آملی أتاب الله‌تراه را از نص‌النصوص در این باره نقل کند:

حاصل مقصود از این موضوع آن است که نبوت مطلقه و مقیده و ولایت مطلقه و مقیده هر دو بازگشتش به حقیقت محمدیه است که همه این کمالات اصالة برای اوست و برای غیر او وراثة می‌باشد و همه انبیاء و اولیاء از مظاهر نبوت و ولایت آن حضرت‌اند و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از لحاظ حقیقت بر

همه انبیاء (پیامبران) و رسولان پیشی گرفته و بر آنان در معنی مقدم است، گو اینکه از لحاظ صورت پس از دیگران آمده است و متأخر از آنانست، همچنانکه خود او فرموده است: «نحنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ» (ما پسینان پیشینیم) و «أَنَا أَوَّلُ الْأَنْبِيَاءِ خَلْقاً وَ آخِرُهُمْ بَعثاً» (در آفرینش، من نخستین پیامبران، و در مبعوث شدن و اعلام پیامبری به خلق، بازپسین آنانم) و «كُنْتُ نَبِيّاً وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ» (من پیامبر بودم آنگاه که آدم هنوز در میان آب و خاک بود و سرشته نشده بود). و این از آن روی است که مقام نبوت «روح اعظم» است که بر آفرینش همه ارواح و اجساد مقدم می‌باشد.^۱ ... و نیز باید دانست که نبوت صفتی است که بر مخلوق اطلاق می‌شود و به معنی آگاه کردن و خبر دادن است؛ زیرا نبی [پیامبر] به دیگر مخلوقان و آفریدگان از خداوند تعالی و صفات و اسماء و افعال و احکام الهی خبر می‌رساند. اما ولایت صفت حق تعالی در مقام اضافه آن به خلق است [یعنی از مقوله تضایف است] و از این جهت است که بر خدای تعالی نام ولی گفته می‌شود ولی نام نبی بر حق تعالی گفته نمی‌شود و خدای خود فرموده است: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا - الْآيَةُ ۲»^۳.

۱. گلچینی از ص ۱۷۵ و ۱۷۷.

۲. دومین آیه از دو آیه‌ای که پس از آیه‌الکرسی است و یا به تعبیر رایج، آخرین آیه آن.

۳. از ص ۱۸۰ کتاب.

و پس از این سیدحیدر آملی رحمه الله علیه مدّعیات ابن عربی را در اینکه ختم ولایت مطلقه حضرت عیسی (ع) باشد مردود می شمارد و ختم ولایت مطلقه را در حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و ختم ولایت مقیده را در حضرت مهدی موعود، م.ح.م.د. بن الحسن العسکری علیهما السلام منحصر و متعین می شناسد و سیدحیدر برای خضر مقامی جز نبوت قائل نیست و ازینروی در دوائری که به زعم خود برای طبقات انبیاء و اولیاء در کتاب *نصّ النصوص* ترسیم می کند خضر را در ردیف انبیاء - پس از لقمان و پیش از الیاس - مندرج می سازد.^۱ اما همه صوفیان سنی مذهب، برخلاف اعتقادات رسمی سنیان اشعری مذهب که «و لا یبلغ ولیّ درجۃ الأنبیاء أصلاً» (هیچگاه ولّی به درجۃ انبیاء نمی رسد)^۲ خضر را ولیّ و برتر از نبیّ می دانند. این نکته نیز ناگفته نماند که ابوحنّان اندلسی در تفسیر خود می گوید: «باور برخی از صوفیه است که خضریت رتبه و مقامی است که برخی از پارسایان و صالحان بدان واصل می شوند هرچند تقدم و اولویت خضریت، ویژه خضر حضرت موسی (ع) بود.» ولی برای هر زمان خضر است و از همین جهت است که بعضی از اقطاب و شیوخ متصوفه خود را خضر زمان می دانند و ولیّ می خوانند.

اما اینکه کسانی چون عزیز نسفی بگویند:

۱ . دائرة شماره شش مربوط به بند ۴۰۹ کتاب.

۲ . متن *العقائد النسفیة*، ص ۳۳ از *مجمع مهمات المتون*.

و عقل آنست که عالم و علیم و علّام است؛ زیرا که قرائت عقل مر کتاب‌الله را و کلام‌الله را عبارت از علم است کتاب‌الله و کلام‌الله را. و عالم عقل مؤمنانست، و علیم عقل انبیاء است، و علّام عقل اولیاء است؛ زیرا که موسی که نبی بود علیم بود و خضر که ولی بود علّام بود از جهت آنکه موسی را علم کتاب بود و خضر را علم کلام. کتابی شهادتی است، و کلامی غیبی است؛ لاجرم خضر علّام غیوب بود.^۱

و یا آنکه مرحوم اسمعیل حقّی در روح‌البیان بگوید:

یکی از بزرگان سلف گفته است که خضری که مأمور به اجرای احکام برحسب باطن بود و در مصاحبت با موسی، از روی حقیقت و به دیده باطن حکم می‌کرد و لذا آن پسرک را کشت، او هم اکنون نیز همچنان باقی و برقرار است و حکم او بر باطن امور نافذ است و اینکه برخی مردم بناگاهان و فجأة می‌میرند سببش آنست که خضر آنان را می‌کشد!!!^۲

و امثال این تخیلات از ناحیه هرکس گفته شود، ظاهراً محمل صحیحی ندارد. مضاف بر اینکه با نصوص قرآنی^۳ مباینست دارد، با اعتقادات و احکام

۱. کشف‌الحقایق، ص ۵۹.

۲. روح‌البیان، ج ۵، ص ۲۸۱.

۳. آیات مبارکات: آل عمران: ۱۷۹، مائده: ۱۰۹، انعام: ۵۹، هود: ۱۲۳، نمل: ۶۵، جن: ۲۶ (در مورد علم غیب)؛ و زمر: ۴۳ (در مورد مرگ).

شرعی نیز موافقت ندارد و اگر خیلی خوش بینانه یا محتاطانه نسبت به این سخنها اظهار نظری شود، باید آن را حداکثر نوع خاصی از شطح دانست - و خدای داناتر است - زیرا صوفیه به طریق مکاشفه یا شهود از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم روایت حدیث می کنند و یا خرقة تصوف را از خضر بلا واسطه دریافت می دارند و مدّعی می شوند که خضر نیز خرقة خود را از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم دریافت داشته است.^۱ ابن ابی أصیبعه در عیون الأنباء فی طبقات الاطباء نصّ اجازه و پوشاندن خرقة تصوف را که از ناحیه شیخ الشیوخ صدرالدین حمویه به مرید خود علی بن خلیفه بن یونس خزر جی دمشقی مرقوم داشته است تماماً می آورد که: «... أَلْبَسَهُ و أَخْبَرَهُ أَنَّهُ أَخَذَهَا عَنْ وَالِدِهِ ... و أَنَّ وَالِدَهُ أَخَذَهَا عَنْ أَبِيهِ ... و أَنَّهُ أَخَذَهَا عَنْ الْخَضِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ و الْخَضِرُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاسْلَمَ ...»^۲ و به گفته منطق دانان «تلك قضايا قياساتها معها».

۱ - ص ۲۷۹، تعلیقات کشف الحقایق.

۲ - طبقات چاپ مصر، ج ۳، ص ۴۰۹؛ چاپ دارالکتب العلمیه، ص ۶۹۱.

خضر در شعر فارسی و عربی و کتب ادب

سواى آثار منظوم صوفیانه مانند مثنوى شریف و حدیقه و دیوان سنائی، آثار عطار و اوحدى و دهلوى و امثال آنها که از خضر در آنها به عنوان ولئى که حکم بر باطن مى‌کرد: «و اطاعت موسى از خضر دلیل و سرمشقى برای سالک است که هرچند در علوم رسمى قوی‌دست باشد تا به درجه ولایت نرسیده باشد باید فرمانبر پیر خود باشد و فرمانش را گردن نهد و زبان اعتراض فرو بندد»^۱، در دیگر آثار منظوم فارسی و عربى بیشتر، داستان آب حیوان و راه‌پیمائی در ظلمات برای رسیدن به آن چشمه زندگى ابدى و مدد خواستن از خضر و مدد رساندن خضر به سالکان مطرح است، که اینک مقام نقل آن اشعار نیست. نوعى دیگر از توجه و نام بردن او در رابطه با مدح ممدوح است که گاهى به حق و به واقعیت و گاه در مقام مبالغه و ایغال شاعرانه است که شاعر، ممدوح و یا شخص خود را (فى‌المثل مانند خاقانى) برتر و بالاتر و یا هم‌تراز خضر مى‌شمارد. در مورد اول، حکیم

۱. مرحوم استاد فروزانفر رحمه‌الله‌علیه، مراجعه شود به: فرهنگ فروزانفر، ص ۲۵۱.

۵۴ رساله درباره خضر علیه السلام

عارف سنائی علیه الرحمة در مدح حضرت ختمی مرتبت در ستایش رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و ترجیح او بر پیغمبران علیه وعلیهم السلام می گوید:

سیدره جبریل از برای تو یافت	رفت ادیس از ثنای تو یافت
آب حیوان ز خاکپای تو بُرد ^۱	خضر آتش بیاد سینه سپرد

و

گهر کان فیض آدم را	دیدم آن پیشوای عالم را
لوح تعلیم برگرفته به بر ^۲	خضر و موسی به پیشگاهش در

و در همین موضوع در دیوان:

سدره طاووس یک پر کز همای دولتش
بر بر خود بست از آن مر وحی را محرم بود
خضر گرد چشمه حیوان ازان می گشت دیر
تا مگر اندر زمین با وی دمی همدم بود

۱. حدیقة الحقیقة، چاپ حضرت استاد مدرس رضوی (اطاب الله تراه)، ص ۲۰۸.

۲. همان، ص ۲۱۱.

و گمان می‌رود در میان ائمه شعر فارسی هیچ‌یک به اندازه امام خاقانی^۱ از خضر یاد نکرده است که خود و ممدوحان خویش را برتر از او و یا همانند او و یا «خضر زمان» می‌خواند؛ مثلاً در قصیده مرآت‌الصفاء از خود چنین توصیف می‌کند:

زهی خضر سکندر دل، هوا تخت و خرد تاجش
خهی سرمست عاقل جان، بقا نُزل و رضا خوانش

و در قصیده تحفة‌الحرمین در مدح پیغمبر (ص) می‌گوید:

آسمان آورده زرین آبدستان ز آفتاب
پشت‌خم پیش سران چون آبدستان آمده
خضر جلابی بدست از آب دست مصطفی
کوست ظلمات عرب را آب حیوان آمده

شاعر صوفی دیگری به نقل شارح گلشن راز نیز که به خضر نوعی معتقد بوده چنین گفته است و مظهریت کلی را برای خود قائل شده است:

مائیم خلیل وقت و موسی	داوود و محمدیم و عیسی
خضریم و حیات جاودانی	اسکندر و آب زندگانی

۱. تعبیری که مرحوم سیدالشعراء امیری فیروزکوهی به حق از خاقانی می‌کند.

ولی در مجموع، شعرا غالباً از خضر همان مفاهیم ولایت، علم لدنی باطنی، راهنمایی و قطبیت و دسترسی او به آب حیات و محرومیت اسکندر از آن و استمداد و کمک خواهی از او را اراده می کنند. شعرای عرب نیز گاه به مقاصد مرقوم، نام خضر را می برند و ذکر و نقل اشعار آنان و ابیاتی که صفوان انصاری در معارضه با بشّاربن برد گفته ضرورتی ندارد.^۱

اما نقل سه بیت از أبوالعلاء معری (م ۴۴۹) را که اعتقادی به زندگی جاودانی خضر ندارد بی مناسبت نمی بیند و این سه بیت از قصیده ایست به مطلع:

هو البرُّ فی بحرٍ و إن سکنَ البرَّ إذا هوَ جاءَ الخیر لم یعدمَ الشرَّ

و در این قصیده می گوید:

یقولُ الغُواةُ الخضرُ حیُّ علیهم عَفَاءُ نَعَمَ لیلٌ منَ الفتنِ اخضرَّأ
ولو صدّقوا ما انْفکَّ فی شرٍّ حاله یُعانی بها الأسفارُ أشعثٌ مُغبرَّأ
و لكنَّ منَ أعطاهمُ الخَبَرَ افترى وألفیَ مثلاً السیدُ أجمَعَ و افترَّأ

۱. البیان والتبیین، جاحظ، ۳۹/۱.

۲. معری از اخضر که به معنای «سبز شد» یا «سیاه شد» است، مقصود و معنای دیگری را که از لحاظ اشتقاق نیز درست می نماید، به طنز اراده کرده است و آن اینست که اخضر می تواند به معنی «خضر شد» یا «به صورت خضر درآمد» باشد.

یعنی: گمراهان می‌گویند خضر زنده است، خاک بر ایشان ریخته (پاشیده) باد. آری تنها چیزی که زنده هست شب تاریکی است که فتنه‌ها آن را سیاه کرده است. اما اگر آنان راست گفته باشند، بیچاره خضر که همواره خاک‌آلود و ژولیده و پریشان‌موی باید رنج سفرها را بر خود هموار کند. ولی آن که خبر زنده بودن خضر را به آن گمراهان داد، آگاهانه به آنان دروغ گفت. او چونان گرگی درنده (که در کمین گوسپندان باشد) خود را آماده حمله ساخته و دهان گشوده و دندان می‌نماید.^۱

و در اینجا برای آنکه نمونه‌ای از برخی مطالب که در کتب ادب و سیر آمده مختصری بیان کند به ذکر دو مطلب زیر اکتفا می‌نماید. ابن خلّکان در ضمن ترجمه احوال ابو عبیده معمر بن مثنی (م ۲۱۱) می‌گوید:

خود او گفت: پدرم گفت که پدرش مردی یهودی از قریه‌ای در نزدیکی رقه به نام باجروان بوده است. ... باجروان نیز نام شهرکی در نواحی ارمنستان و جزو کارگزاری شروان است و می‌گویند چشمه آب زندگانی که خضر یافت در آنجا بود و نیز می‌گویند باجروان نام دهی است که موسی و خضر علیهما السلام از مردمان آن خوردنی خواستند.^۲

۱. ترجمه به مضمون است.

۲. وفیات‌الاعیان، ج ۵، ص ۲۴۳؛ و المهدی علیه!!!

جاحظ که از باب آنکه در *الحیوان* هیچ مطلبی را در مورد جانوران مذکور در آن کتاب گرانقدر ناگفته نگذارد، در بحث درباره فیل از کسی به نام ابوعقیل سواق (که ظاهراً اشترچران و مُکاری بوده است) از قول آن افسانه‌ساز دروغ‌پردازی که پیش این نیز نام او برده شد، یعنی مقاتل بن سلیمان، چنین می‌آورد که او گفت:

موسی (ع) به خضر گفت: از میان چهارپایان کدامین ترا خوشتر است و آن را بیشتر دوست می‌داری، و کدامین را دوست نمی‌داری؟ خضر گفت: من اسب و خر و شتر را دوست می‌دارم چرا که پیامبران بر آنها سوار می‌شدند و فیل و گاومیش و گاونر را خوش ندارم و از آن مرا بد آید. اما بر شتر، هود و صالح و شعیب و دیگر پیامبران - که بر آنان درود باد - سوار می‌شدند. ولی اسب مرکب رسولان اولوالعزم و همه آنانکه خدای آنان را به حمل سلاح و شمشیر کشیدن و جنگ با کافران فرمان داده است بود. و اما خر، مرکب عیسی بن مریم و عذیر و بلعم بود و من چگونه آن را که خدای پس از مرگ و پیش از روز قیامت زنده فرمود دوست نداشته باشم.^۱ و فیل را از آن روی خوش نمی‌دارم که پدر خوک است^۲ و گاونر را چون همانند گاومیش است دوست ندارم و

۱. اشاره به داستان قرآنی زنده شدن خر مرده عذیر که در آیه ۲۵۹ سوره مبارکه بقره آمده است.

۲. اشاره به داستان مشهور درباره کشتی نوح و افتادن گربه از عطسه شیر و افتادن خوک از دهان فیل.

گاومیش را بدان جهت که به فیل مانند است ناخوش می‌دارم و آن را دوست نمی‌دارم.^۱

راست است که دروغ‌گو فراموش کار است. مقاتل یادش نبوده که عیسی علیه‌السلام قرن‌ها پس از حضرت موسی متولد شده است و بعید نیست که این مطلب ساخته و پرداخته خود جاحظ باشد چرا که او خود نیز از افسانه‌سرایان بنام است و در بعضی از مؤلفات و رسائل او (مانند *الحيوان*، *البيحلاء*، نامه‌اش به محمد بن عبدالملک زیات وزیر، رساله در مناقب ترک، فخر سیاه‌پوستان بر سپیدپوستان و حتی *عثمانیه*) مرز جدّ و هزل بسیار نزدیک است. زیرا شکی نیست که این بزرگترین و شیوانویس‌ترین ادیب و نویسنده عرب علی‌الاطلاق، مردی قلم‌به‌مزد و گاه نوکر خان حاکم بوده است و خدای بر حال او داناتر است. ولی کم نیستند بزرگانی از عامه و خاصه که او را جرح و تقبیح و برخی کتب و رسائل او را ردّ کرده‌اند. ولی البته حساب *البیان والتبيين* جداست.

در دیگر کتب ادب و سیر قدماء چون *کامل مبرّد* و *عیون الاخبار* ابن قتیبّه و *عقد الفرید* ابن عبدربه و *نثر الدرّ* آبی (ره) و در *سرتاسر تاریخ بغداد* خطیب و در کتاب *مفصل الفصوص* تصنیف ابی‌العلاء صاعد بن حسن ربّعی بغدادی (قرن چهارم) — چاپ مراکش — و در *الامتناع والمؤانسة* ابو حیان توحیدی مطلقاً نامی از خضر و داستانهای مربوط به او برده نشده است.

۱. *الحيوان*، چاپ مرحوم استاد عبدالسلام هارون، ج ۷، ص ۲۰۴.

٦٠ رساله درباره خضر علیه السلام

درباره نام و نسب و نژاد و والدین خضر بسیار گفته‌اند و برخی پدر او را و برخی مادر او را ایرانی دانسته‌اند و برخی او را فرزند بلا فصل آدم ابوالبشر شمرده‌اند و گاه او را پسر فرعون موسی شناسانده‌اند. در برخی از کتب اخبار و سیر از خضر دیگری که مُجاب الدعوه بوده و به دعا خراب‌نشدن بیت‌المقدس را از خداوند درخواست کرده است و دعای دومین و سومین او نیز بحث شده است؛ و خدای داناتر است.

خضر و آب حیات

مشهورترین داستان درباره خضر که نفوذ بسیاری در انواع شعر فارسی اعم از وصف، مدح، رثاء و تغزل دارد همین افسانه آب حیات است که خضر و اسکندر (بنابر بعضی اقوال، پسرخاله‌اش) به دنبال آب حیات در ظلمات رفتند و رفتند و خضر بدان دست یافت و از آن نوشید و عمر جاودان یافت ولی اسکندر ناکام شد و از نوشیدن آب حیات محروم ماند زیرا برای او این کامیابی مقدر نشده بود و به گفته حضرت خواجه شیراز:

فیض ازل به زور و زرار آمدی به دست آب خضر نصیب اسکندر آمدی

و

سکندر را نمی‌بخشند آبی به زور و زر میسر نیست این کار

مفسران و مورخان را در این باب اقوال و آرائی است و صوفیه را در آن تخیلات و تأویلاتی که به هر حال کریمه شریفه ﴿وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ﴾ (عنکبوت: ۶۴) فصل الخطاب آن اقوال و تأویلات است. اما دریغ آمد که از تأویل صوفیانه یا عارفانه‌ای که دانشمند و الامقام شیعه، جامع

شریعت و طریقت، و ان شاء الله حقیقت، یعنی ابن ابی جمهور احسائی هَجَری قدس الله سره در کتاب شریف جلیل القدر کثیر النفع خود *المجلی فی المنازل العرفانیة و سیرها*^۱ بیان فرموده است اندکی در این مقاله یا رساله نیاورم و اینک مضمون مختصری از آن تأویل را به نظر تان می‌رساند:

از آنجا که به نص کریمه شریفه ربانیّه ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ* فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾^۲ (قمر: ۵۴-۵۵) درک و مشاهده لذات روحانی‌ای که وصف آن را در حدیث قدسی «أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ»^۳ و با مژده‌ای دیگر در آیه‌های ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ* فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ

۱. از جمله مخطوطاتی که نزد همان عتیقه‌فروش که تفسیر *نجم القرآن* دایه سابق‌الذکر را زیارت کردم یکی هم نسخه بسیار نفیس خوش خط تمیزی از *المجلی* بود و افسوس که با آنکه امکان این بود که همه آن دوست و پنجاه مجلد مخطوطات مرغوب به تملک دولت ایران درآید، اما چنین نشد. و این سخن بگذار تا وقت دیگر.

۲. پرهیزکاران در بهشت‌هایند و در جویها. در نشستگاه به راستی راست‌نشینان را؛ به نزدیک پادشاه فراخ‌توان.

۳. برای بندگانم آماده ساختم آنچه را که هیچ دیده‌ای ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر دل هیچ مردمی (بشری) نگذشته است.

خضر و آب حیات ۶۳

فَضْلِهِ^۱ (آل عمران: ۱۶۹-۱۷۰) فرموده است، برای بندگان پرهیزگار خدای تعالی مقدر و مقرر شده است، و با توجه به اینکه «کشتن» در این آیه به معنای کشته شدن معنوی نه مادی و مقصود از آن مرگ ارادی و اختیاری است نه مرگ طبیعی آدمی، و آب و چشمه‌ها در آیات شریفه، مقصود از آنها «علم حقیقت» است که زندگانی ابدی حقیقی به برکت آن حاصل می‌شود؛ زیرا در تعبیر اهل حقیقت، آب علم است و علم آب، همان آبی که خدای تعالی در آیات کریمه ﴿عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ﴾^۲ (مطففین: ۲۸) و ﴿عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا﴾^۳ (انسان: ۶) سرچشمه آن را معین می‌فرماید؛ از این رو در حقیقت خضر علیه السلام ننوشید مگر از همین آب و دیگران جز او نیز از همین آب نوشیدند زیرا که سرچشمه این آب چشمه ولایت و منبع خلافت الهی است و هر که از آن بنوشد تا ابد باقی می‌ماند و در بهشت حقیقی جاودان خواهد بود که خدای تعالی می‌فرماید: ﴿خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا﴾^۴ (تغابن: ۹).^۵

۱. و میندار البته، ایشان را که بکشند در راه خدا، که ایشان مردگانند؛ نیستند که زندگانند نزدیک خدای خویش. برایشان رزق میرانند و نزل می‌رسانند. شادمانانند به آنچه داد الله ایشان را از افزونی نیکویی از آن خویش.

۲. چشمه‌ای که مقربان آن را صرف می‌آشامند.

۳. از چشمه‌ای که می‌آشامند از آن، بندگان الله می‌روانند آن را رواندنی.

۴. جاویدان در آن.

۵. -المجلی، چاپ سنگی سال ۱۳۲۹ قمری در طهران، ص ۵۵۱.

٦٤ رساله درباره خضر علیه السلام

ذکر این تأویلات در این مقاله صرفاً از آن جهت است که حتی الامکان این ضعیف ناچیز، آراء و اقوال صاحب نظران رحمة الله عليهم را در حد اقتضا و گنجائی این مقاله بیان کرده باشد. مضاف بر آنکه این تأویل ابن ابی الجمهور در قبال بسیاری اقوال و تأویلات دیگر در تأیید عمر جاودانی خضر قابل توجیه تر به نظر می رسد.

رؤیت و دیدار خضر و صحبت با او

خاتمه این مقاله یا رساله را به ذکر مختصری از دیگر موارد ظهور یا رؤیت یا صحبت و همراه شدن با خضر از غیر از کتب صوفیه به شرحی که گذشت، قرار می‌دهد:

۱. حضور و ظهور او هنگام غسل دادن جسد مطهر حضرت ختمی مرتبت و عرض تسلیت او به اهل البیت، در بسیاری از مراجع عامه و خاصه.^۱

۲. حضور یا ظهور او بر جنازه‌ای که عمر بن خطاب بر او نماز می‌گزارد و آواز دادن او به عمر که منتظر بماند و نماز را شروع نکند تا او به صف جماعت پیوندد.^۲

۳. حضور و ظهور او در هنگام دفن حضرت مولی‌الموالی و بانگ برداشتن او که: رَحِمَكَ اللَّهُ يَا أَبَا تُرَابٍ كُنْتَ أَوَّلَ الْقَوْمِ إِسْلَامًا.^۳

۱. از جمله الاصابه، ج ۱، ص ۴۴۲.

۲. همان، ج ۱، ص ۴۴۴؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۵، ص ۱۵۲.

۳. خصال صدوق (رض).

٤. دیدار او با حضرت امام علی بن الحسین السجاد علیهما السلام و مذاکره او با آن حضرت.^۱
٥. ظهور و حضور او در مسجد الحرام بر حضرت امام محمد بن علی الباقر علیهما السلام.^۲
٦. بند از پای ابی محجن ثقفی برداشتن و او را بر اسب سعد بن ابی وقاص سوار کردن و به میدان جنگ قادسیه فرستادن.^۳
٧. ظهور او بر عمر بن عبدالعزیز و اعلام اینکه او به زودی به خلافت خواهد رسید.^۴
٨. ابن حجر اقوال و دعاوی دیگری را دائر بر رؤیت خضر (ع) نقل می فرماید.^۵
٩. به صورت جوانی ناشناس بر در خانه امام احمد بن حنبل (رض) ظاهر می شود و به توسط موسی بن ابراهیم الجلیس به احمد بن حنبل پیام می فرستد که برادرت خضر با درود و سلام بر تو می گوید، های احمد!

١. امالی شیخ مفید (رض)، ص ٢٢٥؛ حلیة الاولیاء، ج ٣، ص ١٣٥؛ تاریخ طبرستان، ص ٥٣.

٢. الاصابه، ج ١، ص ٤٤١، ٤٤٤.

٣. تاریخ ابن اثیر، حوادث قادسیه.

٤. الاصابه، ج ١، ص ٤٤٨.

٥. الاصابه، ص ٤٤١-٤٥٢.

خداوند تبارک و تعالی به تو، از آنچه با تو کردند [در مسئله محنت و خلق قرآن یا قدم آن - مهدوی]، بر فرشتگانش مباهات می فرماید.^۱

۱۰. بر ابی اسحق المرستانی ظاهر می شود و ده جمله دعا به درگاه باری تعالی را بدو یاد می دهد.^۲

بعون الله و منّهُ، به پایان رسید مقاله درباره خضر (ع) که دوست معظم دانشمند و فاضل ارجمند، جناب آقای دکتر غلامعلی حدادعادل، مدیر بنیاد دائرة المعارف اسلامی آدام الله تعالی مجده و معالیه، اینجانب را به نگارش آن مکلف فرمود؛ در اجرای آن تکلیف، این مقاله یا رساله را در جهت خدمت به علم و ادب و به قصد قربت مطلقه فراهم آورد. و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی أشرف الأنبياء و المرسلین سیدنا محمد و آله الطاهیرین المعصومین.

الفقییر الی الله الغنی - احمد مهدوی دامغانی

کمبریج - آمریکا - ۱۳۸۵/۳/۱۲

۱. کتاب المحن، أبو العرب تمیمی (م ۳۳۳)، ص ۴۴۰.

۲. تاریخ ابن عساکر، ج ۵، ص ۱۵۴.

منابع

- آفرینش و تاریخ (ترجمة البدء و التاريخ مقدسی)، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران نشر آگه، ۱۳۷۴.
- اخبار الزمان، علی بن حسین مسعودی، چاپ بیروت، بدون تاریخ.
- اخبار الطوال، ابوحنیفه دینوری، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی، ۱۳۶۴.
- اسد الغابة فی معرفة الصحابة، ابن اثیر، چاپ افست اسلامیه، تهران، بدون تاریخ.
- الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ابن عبد البر، در حاشیه الاصابة.
- الاصابة فی تمييز الصحابة، شیخ الاسلام ابن حجر عسقلانی (ره)، بیروت، دارالفکر، افست چاپ بولاق، بدون تاریخ.
- الهی نامه، عطار، تحقیق هلموت ریتز، استانبول ۱۹۴۱.
- الامالی، حضرت شیخ مفید، چاپ تهران، تحقیق علی اکبر غفاری.
- الامتاع و المؤنسة، ابوحنان توحیدی، تحقیق احمد امین، قاهره، لجنة التألیف و النشر، ۱۹۴۷.
- البحر المحيط، ابوحنان اندلسی، دارالکتب العلمیه، بیروت، بی تاریخ، افست چاپ دارالکتب مصر.
- البیان و التبيين، جاحظ، تحقیق عبدالسلام هارون، قاهره، مطبعة لجنة التألیف و النشر، ۱۹۴۹.
- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، افست چاپ قاهره توسط دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۸۳.
- تاریخ الرسل و الملوك، ابوجعفر محمد بن جریر طبری، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۹۹۸/۱۴۱۸.
- تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار، به تصحیح عباس اقبال، به اهتمام محمد رمضان، [۱۳۲۰ش].
- تاریخ مدینه دمشق، هبة الله بن عساكر، دمشق، مطبعة روضة الشام، ۱۳۳۲ قمری.
- تاریخ یعقوبی، احمد بن واضح یعقوبی، نجف اشرف، بی تاریخ.
- تجريد اسماء الصحابة، ذهبي، بیروت، دارالمعرفة، بدون تاریخ.
- تذكرة الاولياء، شیخ عطار، تحقیق محمد استعلامی، تهران، زوآر، ۱۳۷۴.
- التشويف الى رجال التصوف، ابن الزيات شاذلی، تحقیق احمد التوفیق، دارالبیضاء، ۱۹۷۷.
- تفسیر كشف الاسرار، میبدی، چاپ علی اصغر حکمت، تهران.
- تفسیر بیضاوی، ناصرالدین بیضاوی، بیروت، دار شعبان، بدون تاریخ.
- تفسیر فراء الکوفی، تهران، بی تاریخ.

٧٠ رساله درباره خضر عليه السلام

- تفسير عبدالرزاق صنعاني، بيروت.
- تفسير ابن ابي حاتم رازی، بيروت، ٢٠٠١.
- تفسير علي بن ابراهيم قمی، تحقيق السيد طيب الجزائري، نجف اشرف، ١٣٨٧.
- تفسير تبيان، شيخ طوسي، نجف اشرف، ١٣٧٠ قمری.
- تفسير مجمع البيان، طبرسي، صيدا، مطبعة العرفان، ١٣٣٣ قمری (افست توسط كتابخانه حضرت آية الله مرعشي).

- تفسير كشاف، زمخشری، قاهره، بدون تاريخ.
- تفسير لطائف الاشارات، قشيري، تحقيق عبدالحليم محمود، قاهره، ١٩٧٠.
- تفسير كبير، فخر رازی، قاهره، طباعة المنيرية.
- تفسير نظام الدين اعرج نيشابوري، بيروت، دارالعلم، بی تاريخ.
- تفسير ابوالفتح رازی، تصحيح ميرزا ابوالحسن شعراني، تهران، اسلاميه.
- تفسير روح البيان، اسمعيل حقّي بروسوی، چاپ هفتم افست بيروت، بدون تاريخ.
- تفسير روح المعاني، سيد محمود آلوسی، ادارة الطباعة المنيرية، افست توسط دار احياء التراث العربي، بی تاريخ.

- تفسير معالم التنزيل، حسين بن مسعود بغوی، دارالمعرفة لبنان، بی تاريخ.
- تفسير قرطبي، مصر، ١٣٨٠.
- تقريب التهذيب، ابن حجر عسقلانی، تحقيق محمد عوامة، دارالرشيد، حلب، ١٩٩٢.
- التنبيه والاشراف، مسعودی، بيروت، مكتبة دار و الهلال، ١٩٩٣.
- تنقيح المقال فی علم الرجال، مامقانی، نجف اشرف، ١٣٤٩ قمری.
- التهذيب، شيخ طوسي، نجف اشرف، دارالكتب الاسلاميه.
- تهذيب الاسماء و اللغات، ابوزكريا يحيى بن شرف النووي، مصر، مطبعة مصطفى البابي الحلبي، بدون تاريخ.

- الجامع الصحيح، محمد بن اسمعيل بخاری، بيروت، دارالقلم، ١٩٨٧.
- الجواب المستقيم عما سأل عنه الترمذی الحكيم، ضميعة ختم/الولياء.
- حديقه الحقيقه، ابوالمجد سنائي، چاپ محدثی مدرس رضوی، دانشگاه تهران.
- حلية الاولياء، ابونعم اصفهانی، افست از چاپ اول قاهره توسط دارالكتاب، بيروت، بی تاريخ.

منابع ۷۱

- الحیوان، جاحظ، تحقیق عبدالسلام هارون، مصر، افست، دارالجليل، بیروت، ۱۹۷۷.
- ختم الاولیاء، محمد بن علی بن الحکیم الترمذی، تحقیق عثمان یحیی، مطبعة کاتولیکية، ۱۹۶۵.
- خصال، شیخ صدوق، تهران، بی تاریخ.
- دیوان ابی العلاء معری (الزومیات)، چاپ مطبعة دارالجليل، بیروت، ۱۹۹۲.
- دیوان خاقانی، چاپ علی عبدالرسول، مطبعة سعادت، تهران، ۱۳۱۷.
- دیوان سنائی، چاپ محمدتقی مدرس رضوی، تهران، مؤسسه ابن سینا، ۱۳۴۱.
- سنی ملوک الارض و الانبیاء، حمزة اصفهانی، برلین، ۱۹۲۰.
- سیر اعلام النبلاء، ذهبی، دارالرسالة، بیروت، تصحیح شعب الارنؤوط، ۱۹۸۴.
- شرح فصوص بالی زاده، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۴/۲۰۰۳.
- شرح گلشن راز، از شمس الدین لاهیجی، تحقیق محمدرضا برزگر و عفت کرباسی، تهران، زوآر، ۱۳۷۱.
- شرح منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری، از عبدالرزاق کاشانی، چاپ سنگی تهران، ۱۳۳۰ قمری.
- صحیح بخاری.
- صحیح مسلم، امام مسلم بن الحجاج القشیری النیشابوری، بیروت، دار ابن حزم و مکتبة المعارف، ۱۹۹۵.
- طبقات الصوفیة، ابو عبدالرحمن السلمي، تحقیق نورالدین الشریبة، جامعة الازهر، دارالکتب العربیة بمصر، ۱۹۷۲.
- عیون اخبار الرضا (ع)، شیخ صدوق، چاپ سنگی ۱۳۱۶ قمری، تهران، به تحقیق مرحوم حاج نجم الدوله.
- عیون الانباء فی طبقات الاطباء، ابن ابی أصبیه، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۹۹۸.
- العقائد النسفیة، در مجموعه: مجموعہ مهمات المتون، قاهره، مطبعة مصطفى البابي الحلبي، ۱۹۴۷.
- العقد الفريد، احمد بن عبد ربّه، تحقیق احمد امین، ابراهیم الابیاری و عبدالسلام هارون، افست چاپ دارالکتب اللبنانی.
- فرهنگ فروزانفر، مریم السادات رنجیر، اصفهان، نشر پرش، ۱۳۷۲.
- الفصوص، ابو العلاء صاعد بن حسن الرّبعی، چاپ وزارت معارف مراکش.

۷۲ رساله درباره خضر علیه السلام

• الفکوک: شرح فصوص الحکم ابن عربی، صدرالدین قونوی، ترجمه محمد خواجوی، تهران، انتشارات مولی، ۱۳۷۱.

• کافی شریف، ثقة الاسلام کلینی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، مرحوم آخوندی.
• الکامل فی الادب، مبرّد، تحقیق محمداحمد الدّالی، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۱۴۰۶/۱۹۸۶.
• الکامل فی التاریخ، عزالدین ابن الاثیر، بیروت، چاپ دارصادر، بر اساس چاپ کارلوس تورنبرگ سال ۱۸۷۶.

• کتاب المحن، ابوالعرب التیمی، بیروت، دارالغرب الاسلامی، ۱۴۰۸/۱۹۸۸.
• کشف الحقایق، عزیز نسفی، تحقیق احمد مهدوی دامغانی، تهران، بنیاد ترجمه و نشر، ۱۳۴۴.
• کشف المحجوب، علی بن عثمان هجویری، چاپ ژوکوفسکی، با مقدمه قاسم انصاری، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۷۱.

• کیمیای سعادت، ابوحامد غزالی، چاپ احمد آرام، چاپخانه مرکزی تهران، ۱۳۳۳.
• مثنوی شریف، چاپ مرحوم نیکولسون، افست توسط نصرالله پورجوادی، تهران، ۱۳۶۶.
• المحبّر، محمدین حبیب بصری، چاپ حیدرآباد، ۱۳۶۱ قمری/۱۹۸۲ میلادی.
• المجلی، ابن ابی جمهور الاحسائی، چاپ سنگی، تهران، ۱۳۲۹ قمری.
• مرصاد العباد، نجم الدین رازی، تحقیق محمدامین ریاحی، تهران، شرکت انتشارات علمی، چاپ هفتم، ۱۳۷۷.

• مروج الذهب، مسعودی، بیروت، دارالکتاب اللبنانی، ۱۹۸۲.
• المعارف، ابن قتیبہ، تحقیق ثروت عکاشه، مصر، دارالکتب، ۱۳۶۱/۱۹۶۰.
• معجم الصحابة، ابن قانع بغدادی، دارالعلم، بیروت، ۱۹۹۹.
• من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، نجف اشرف، دارالکتب الاسلامیه.
• نثر الذرّ، ابوسعید آبی، تحقیق محمدعلی قرنه و دیگران، قاهره، الهيئة المصرية العامة للكتاب، از ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۰.

• نصّ النصوص فی شرح الفصوص، سیدحیدر آملی، تحقیق هنری کرین و عثمان یحیی، تهران، افست انتشارات توس، ۱۳۶۷.

• وفيات الاعیان، ابن خلکان، تحقیق احسان عباس، بیروت، دارالثقافة، بی تاریخ.

فهرست اعلام

ابن عربی ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۸، ۴۹	آبی، ابوسعید ۵۹
ابن عساکر ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۲۸، ۳۰	آجری، ابوبکر ۴۸
ابن قانع بغدادی ۱۷	آدم (ع) ۲۳، ۴۹، ۶۰
ابن قتیبہ ۱۱، ۵۹	آلوسی، محمود ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۸
ابن قیم ۴۷	آملی، سیدحیدر ۵۰
ابوبکر وراق ۳۹	ابراہیم ادم ۳۸
ابوحیان اندلسی ۵۰	ابن ابی اُصیبہ ۵۲
ابوحیان توحیدی ۵۹	ابن ابی جمہور احسانی ۶۲، ۶۴
ابوعبداللہ خفیف شیرازی ۴۸	ابن ابی حاتم رازی ۲۶
ابوعبیدہ معمر بن مثنیٰ ۵۷	ابن اثیر ۱۷
ابوعقیل سواق ۵۸	ابن الاخشاد ۴۴
ابواسحق المرستانی ۶۷	ابن بطّہ عکبری ۴۸
ابوالعلاء صاعد بن حسن ربّعی ۶۰	ابن تیمیہ ۴۷، ۴۸
ابوالعرب تمیمی ۶۷	ابن جوزی ۱۳، ۱۴
ابوالعلاء معری ۵۶	ابن حجر عسقلانی ۱۷، ۱۸، ۲۸، ۳۰، ۶۶
ابوالفتوح رازی ۲۶	ابن خلدون ۴۸
ابومحجن ثقفی ۶۶	ابن خلکان ۵۷
ابی بن کعب ۱۹، ۲۱، ۲۵	ابن الدباغ ۴۸
احمد بن حنبل ۱۷، ۶۶	ابن الزیّات ۳۹
ادریس (ع) ۳۴، ۵۴	ابن سبعین ۴۷
ارمیا ۱۲	ابن صلاح ۱۷
استعلامی، محمد ۳۸پ	ابن عباس ۱۲، ۱۹، ۲۱، ۲۵
اسکندر ۱۰، ۱۲، ۵۵، ۵۶، ۶۱	ابن عبدالبر ۱۷
	ابن عبد ربّہ ۵۹

٧٤ رساله درباره خضر عليه السلام

العيسى بن اسحاق ١١	حقى بروسوى، اسماعيل ٢٨ پ، ٥١
الياس (ع) ٣٤، ٥٠	حلّاج ٤٧
اليسع ١٢	حمزه اصفهاني ١٢
اميرى فيروزكوهي ٥٥ پ	خازن ٤٥
اوحدي ٥٣	خاقاني ٥٣، ٥٥، ٥٥ پ
ايليا ١٢	خالوي سرخسي ٣٩
باقر (ع)، امام ٦٦	خضر (ع) صفحات متعدد
بايزيد بسطامي ٣٨	خطيب بغدادى ٦٠
بخارى جعفي ١٩، ٢١، ٢٥	خواجوى ٤٠ پ
بدران، عبدالقادر ١٣ پ	داود (ع) ٢٣، ٥٥
بشارين برد ٥٦	دجال ٢٩
بشرحافي ٣٨	دهلوى ٥٣
بغوى ٤٥	دينورى، ابوحنيفه ١٢
بلال خواص ٣٨	ذهبي، شمس الدين ١٧، ٢٥
بلعم ٥٨	ذوالقرنين ١٢
بيضاوى ٢٦	ذوالنون ٤٧
ترمذى، حكيم ٣٢، ٣٨، ٣٩، ٤٠ پ، ٤٧	راغب اصفهاني ٢٩
ثعلبي، ابواسحاق ٢٦	رسول اكرم (ص) ١٤، ١٧، ١٨، ١٩، ٢١، ٢٢، ٢٣، ٢٩، ٣٠، ٣٤
جابر بن عبدالله انصاري ٣٠	٤٨، ٤٧، ٤٦، ٤٠، ٣٦
جاحظ ٢٥ پ، ٥٦ پ، ٥٨، ٥٩	٦٨، ٦٥، ٥٥، ٥٤، ٥٢
جبائي، ابوعلی ٤٤	
جبريل (ع) ٥٤	رمانی ٤٤
جنيد بغدادى ٤٧	رياحی، محمدامين ٤٥ پ
جيلی، عبدالکريم ٤٨	زريب بن برثملا ١٦
حارث بن اسد محاسبي ٤٧	زمنشري ٢٦
حرّبن قيس ١٩	سام ١١
حداد عادل، غلامعلی ٦٨	سجاد (ع)، امام ٦٦
حسن عسکری (ع)، امام ٢٦	سندی ٢٥

- سعدبن ابی وقاص ۶۶
 سعیدبن جبیر ۲۱
 سلمیٰ ۳۸پ
 سنائی ۵۴، ۵۳
 سهروردی ۴۸، ۲۸
 شافعی ۳۸
 شعیب (ع) ۵۸
 شفیعی کدکنی ۱۲پ
 صالح (ع) ۵۸
 صدرالدین حمویه ۵۲
 صدوق ۶۵، ۲۲
 صفوان انصاری ۵۶
 طبرسی ۲۶
 طبری ۲۶، ۱۲
 طوسی ۴۴، ۲۶
 عبدالرزاق صنعانی ۲۶
 عبدالله بن عمر ۳۰
 غزیر ۵۸
 عطار ۵۳، ۳۹
 علاءالدوله سمنانی ۴۸
 علی (ع)، امام ۲۱پ، ۲۲، ۳۱، ۳۸،
 ۴۷، ۵۰، ۶۵
 علی بن ابراهیم قمی ۲۶
 علی بن خلیفه بن یونس خزر جی ۵۲
 عمار بدلیسی ۴۸
 عمر بن خطاب ۶۵
 عمر بن عبدالعزيز ۶۶
 عیسیٰ (ع) ۳۴، ۳۵پ، ۵۰، ۵۵، ۵۹، ۵۸
- غزالی، ابوحامد ۴۲پ، ۴۸
 فرات کوفی ۲۶
 فخر رازی ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۴۰، ۴۳
 فرعون ۶۰
 فرغانی ۴۸
 فروزانفر ۵۳پ
 قتاده ۲۵
 قرطبی ۲۶
 قزوینی، محمد ۲۸پ
 قشیری ۲۵
 قفال مروزی ۲۷
 قیصری، داود ۴۸
 کاشانی ۳۶پ
 کلینی ۴۷
 گازر ۲۶
 گیلانی، سید عبدالقادر ۴۱، ۴۲پ
 ماسینیون، لویی ۲۸پ
 میرد ۵۹
 مجدالدین بغدادی ۴۸
 محمد بن حبیب بصری ۱۱
 محمد بن عبدالملک زیات ۵۹
 مسلم نیشابوری ۱۹، ۲۱، ۳۰
 معاویه ۲۱پ
 مفید، شیخ ۶۶
 مقاتل بن سلیمان ۲۵، ۵۸، ۵۹
 مقدسی ۱۲
 موسیٰ (ع) ۱۷، ۲۲، ۲۷، ۴۰، ۴۱، ۴۴، ۴۵،
 ۴۶، ۵۰، ۵۳، ۵۸، ۵۹

۷۶ رسالہ دربارہ خضر علیہ السلام

نَووی، ابوزکریا ۴۴	موسیٰ بن ابراہیم الجلیس ۶۶
نیکلسون ۴۳پ	مولوی ۴۲
وہب بن منبہ ۱۲	مہدی (ع)، امام ۵۰
ہارون ۲۴، ۲۳	مہدوی دامغانی، احمد ۸، ۳۴، ۳۷، ۶۷، ۶۸
ہامق بن ہیم ۱۶	میبدی ۱۶پ، ۲۶
ہجویری ۳۸پ، ۴۸	نجم الدین دایہ ۴۵، ۶۲پ
ہود (ع) ۵۸	نجم الدین کبری ۴۸
یحییٰ، عثمان ۴۰پ، ۴۷	نسفی، عبدالعزیز ۴۲پ، ۵۰
یعقوبی ۱۲	نظام الدین نیشاپوری ۲۶
یوشع ۲۷	نوح (ع) ۱۱، ۵۸پ
	نوف بکالی ۲۱

کتابنامه استاد احمد مهدوی دامغانی

الف) تألیف

۱. از علی آموز اخلاص عمل: چند مقاله درباره حضرت امیرالمؤمنین علی و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، تهران: مؤسسه نشر تیر، چاپ اول، ۱۳۷۹؛ چاپ دیگر با عنوان: چهار مقاله درباره مولی الموالی علی بن ابیطالب علیه السلام و داستان ضامن آهو، تهران: چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۸۵.
۲. حاصل اوقات: مجموعه‌ای از مقالات استاد دکتر احمد مهدوی دامغانی، به اهتمام علی محمد سجادی، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۸۱.
۳. مقالاتی در حدیث دیگران، تهران: مؤسسه نشر تیر، ۱۳۸۳.
۴. صواب‌نامه اغلاط چاپی مجلدات دهگانه تفسیر شریف کشف الاسرار و عدة الابرار، به اهتمام سعید واعظ، آینه میراث، دوره جدید، سال پنجم، ضمیمه شماره ۱۳، ۱۳۸۶.

ب) تصحیح

۵. کشف الحقایق، تألیف عبدالعزیز بن محمد نسفی (ق ۷)، به اهتمام و تعلیق احمد مهدوی دامغانی (رساله دکتری به راهنمایی استاد محمدتقی مدرس رضوی)، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴ (چاپ دوم ۱۳۵۹)؛ همچنین چاپ دیگر: تهران: مؤسسه انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.
۶. المجدی فی انساب الطالبین، تألیف علی بن ابی‌الغنائم العمری (ق ۴ و ۵)، تحقیق احمد مهدوی دامغانی، قم: مکتبه آیه الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ق.
۷. نسمة السحر، تألیف ضیاءالدین یوسف بن یحیی الضفغانی (قرن ۱۱ و ۱۲)، تحقیق احمد مهدوی دامغانی، ۲ مجلد، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، مجلد اول: ۱۳۸۰، مجلد دوم: ۱۳۸۴.

ج) ترجمه

۸. مختارات من شعر سعدی شیرازی، تهران، انتشارات بین المللی الهدی، ۱۳۷۹.

۷۸ رساله درباره خضر علیه السلام

(د) تلخیص

۹. در باغ روشنایی: گزیده حدیقه الحقیقه، انتخاب و توضیح احمد مهدوی دامغانی، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۷۵، چاپ دوم ۱۳۸۵؛

(ه) مقدمه نویسی

۱۰. کمدی الهی: برزخ، نوشته دانته آلیگیری، ترجمه فریده مهدوی دامغانی، با پیشگفتاری از احمد مهدوی دامغانی، تهران: مؤسسه انتشارات تیر، ۱۳۷۸.
۱۱. کمدی الهی: دوزخ، نوشته دانته آلیگیری، ترجمه فریده مهدوی دامغانی، با پیشگفتاری از احمد مهدوی دامغانی، تهران: مؤسسه انتشارات تیر، ۱۳۷۸.
۱۲. کمدی الهی: بهشت، نوشته دانته آلیگیری، ترجمه فریده مهدوی دامغانی، با پیشگفتاری از احمد مهدوی دامغانی، تهران: مؤسسه انتشارات تیر، ۱۳۷۸.
۱۳. زن در عرفان و تصوف اسلامی، نوشته آنماری شیمل، ترجمه فریده مهدوی دامغانی، با پیشگفتاری از احمد مهدوی دامغانی، تهران: مؤسسه انتشارات تیر، ۱۳۷۹.
۱۴. تاریخ جمع قرآن کریم، نوشته محمدرضا جلالی نائینی، با مقدمه احمد مهدوی دامغانی، تهران: نشر نقره، ۱۳۶۵؛ چاپ دیگر: تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۴.
۱۵. بهشت گمشده، نوشته جان میلتون، ترجمه فریده مهدوی دامغانی، با پیشگفتاری از احمد مهدوی دامغانی، تهران: مؤسسه انتشارات تیر، ۱۳۸۵؛
۱۶. صحیفه سجاده، ترجمه به فرانسه از فریده مهدوی دامغانی، با ویرایش و پیشگفتار احمد مهدوی دامغانی، تهران: انتشارات بین المللی الهدی با همکاری مؤسسه نشر تیر، ۱۳۸۵.

(و) در دست انتشار

۱۷. تصحیح جنگ مهدوی (مجموعه‌ای از نوشته‌های گوناگون منظوم و منثور فلسفی و عرفانی به فارسی و عربی از مؤلفانی متعلق به قرن هشتم به بعد)، مرکز پژوهشی میراث مکتوب.

کتابهای منتشر شده در قُرُوسْت مقالات بلند دانشنامه جهان اسلام

عنوان	پدیدآورندگان	قیمت (ریال)
قیام با سماجیان	زکی ولیدی طوغان	۵۸,۰۰۰
تاریخچه جغرافیا در تاریخ تمدن اسلامی	فرانتس تشر، مقبول احمد	۴,۰۰۰
بوسنی و هرزگوین	جواد یوسفیان	۵,۵۰۰
استانبول و فتح آن	خلیل اینالجن، م. طیب گوک یلگین	۶,۰۰۰
تاریخ شروان و دربند	و. مینورسکی	۱۲,۰۰۰
پژوهشهایی در تاریخ قفقاز	و. مینورسکی	۹,۰۰۰
بغداد (چند مقاله در تاریخ و جغرافیای تاریخی)	عبدالعزیز دوری، ت. دودوما، دومینیک سوردل، کلود کاهن	۵,۵۰۰
از بین النهرین تا ماوراءالنهر (پژوهشی در سفرنامه ابن بطوطه)	قنبر علی رودگر	۱۳,۰۰۰
افغانستان (مجموعه مقالات)	گرومی از پژوهشگران	۱۲,۰۰۰
چچن‌ها در گذر تاریخ	افسانه منفرد، کاوه بیات	۶,۰۰۰
درباره یهود: جستارهایی در باب بنی اسرائیل، تورات و تلمود	لیلا هوشنگی، ابراهیم موسی‌پور، اسماعیل باغستانی	۱۵,۰۰۰

برای آشنایی بیشتر با فعالیتهای بنیاد دایرةالمعارف اسلامی (دانشنامه جهان اسلام)

و

مؤسسه کتاب مرجع

www.encyclopediaislamica.com

www.ketabmarja.org

KHIDR

by:
Aḥmad Mahdavī Dāmghānī



Ketab-e Marja (Reference book) Publishing Co.
Copyright © 2008; All right reserved. No part of this book may be reproduced in
any form, without the written permission of the publisher

Printed in Iran
www.ketabmarja.org